

ارتکاب، و از مقادح (۹) قوایم (۲) «فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» (۳) بايقاد (۴) نوایر (۵) انتقام، ارتکاب
 نموده بجزولان دادن «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» (۶) آثار «فَأَثَرُنَّ بِهِ نَعْمًا» (۷) ظاهر، و از دعوات (۸)
 رماح (۹) واسطی (۱۰) مفاد «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» (۱۱) بفوج اعدا لایح (۱۲) و باهر میساختند.
 افاغنه که بمضمون «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَكْثَرُ نُودًا» (۱۳) پاداش دستگیری آن سرور
 را بگردنکشی ادا کرده بودند، «قَالَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» (۱۴) باتفاق ذوالفقارخان
 و «إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (۱۵) در قلعه داری کوشیده آنچه از عظم (۱۶) رمیم (۱۷)
 مکیدت در قبور قلوب پرفتور ایشان مقبور (۱۸) بود، «ظَهَرَ مِيًّا وَرَدُّهُ» «أَوْ لَا يَعْلَمُ»
 اذًا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ» (۱۹) دهر گونه مینفصت (۲۰) که از هوا جس (۳۱) بالیه (۳۲)
 دربال (۳۳) عداوت سگالشان مُضْمَر (۳۴) بود، بصدور (۳۵) می رسانیدند، «وَوَحِيصًا مَا فِي

- ۱- ح مقدح سگسراول و فتح سوم، چغماق، آتزرزه.
- ۲- ح فائمة، یکی از چهار دست و پایی ستور (رب).
- ۳- پس سو کند به بیرون آوردن کان آتش از سنگ گدازه سمهای خود.
- ۴- افروختن.
- ۵- ح باثرة، دشمنی.
- ۶- پس سو کند تا سوار غارت گمنده در سپیده دم (آیه ۳۱)
- ۷- پس ترا میگفتند به (وقت سپیده دم) عیاری (آیه ۴ سورة العادیات)
- ۸- ح طعمه، ضرب.
- ۹- ح رمح صم اول و سکون دوم، مره.
- ۱۰- مسوب
- ۱۱- پس همان در آمدند به (وقت صبح) گروهی (آیه ۵
- ۱۲- آشکارا.
- ۱۳- همانا آدمی من برورد کار خود را تا سراسر است
- ۱۴- همانا او بر این
- ۱۵- و همانا او در دوستی مال هر آینه سحت
- ۱۶- استخوان.
- ۱۷- پوسته.
- ۱۸- مدفون
- ۱۹- آیا پس نمود اند که چون ترا میگفتند شود آنچه در گدازه است (آیه ۹ سورة العادیات).
- ۲۰- معنی کینه.
- ۲۱- ح هاجس، آنچه در دل گذرد (ارز).
- ۲۲- پوسته
- ۲۳- خاطر.
- ۲۴- مهفته.
- ۲۵- ظهور، بروز، انجام

الصدور» (۱) در تنگنای معتدل (۲) ، ایشانرا هم پای عقل اعتقال (۳) یافت، وهم دست تدبیر
 « إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ » (۴).

در همان اوان سر کرده‌ای که مأمور بتاخت ناحیت «فراه» بود از روی فراهت (۵)
 و فرهی (۶) و ارتباط جانش در ولایت «خاش» یا افغانه او خاش (۷) که «ذوالفقارخان»^۲
 را خویش و خاش (۸) بودند ، پر خاش نموده جمعی از ایشانرا با سر کرده آن گروه سر
 کرده (۹) قلعه خاش (۱۰) را متصرف گشتند، وهمچنین جمعی از چند منصور بتاخت
 «کرشک» که رشک بلاد بود مأمور گشته باقبال خدیو زمین داور (۱۱) ، در حوالی قلعه
 «بست» ماه عمر بسیاری از افغانرا بمحاقه (۱۲) ، قرین محلاق (۱۳) ونست ساختند، و
 «کرشک» و «زمین داور» بحیطه تسخیر درآمد ، و در همان هنگام «حسین خان غلج»^۳
 والی قندهار چون کشتی خودرا گرفتار لجه متالیف (۱۴) دید ، خواست که تمساح جان

۱- یو، فری ۲- ط ، باذوالفقارخان. ۳- یو، ندارد. عت ، سر کرده
 ۴- یو، در هنگام

- ۱- و در آورده شود آنچه در سینه‌هاست (آیه ۱۰ سوره العادیات). ۲- بناه جای (رب).
- ۳- بستن. ۴- همانا پروردگار آنان بدانها در این روز (در تاسخیر) همانا بیاست (آیه ۱۱ سوره العادیات). ۵- زیر کی (رب). ۶- فرو شوکت و شکوه (مرهان).
- ۷- ح و خش مفتوح اول و سکون دوم، مردم قروهاییه (رب). ۸- کسی را گویند که محبت مافراط داشته باشد (مرهان). ۹- معنی مناسب دنده بند شاید منظور سر دریدن است چنانکه در قد اول عامه سر در مورد درخت گویند درخترا سر کرد ، یعنی شاخهای سر آنرا برید ۱۰- موضعی
- اسب از مضافات فراه (مرهان). ۱۱- داور زمین، پادشاه. ۱۲- دهوای حق
- خصوص (رب). ۱۳- آخر ماه که قبر در آن پنهان باشد به درامداد و به در شبانگاه آن
- منظر آید. (رب). ۱۴- ح مطاب مفتوح اول و سوم، جای حلاله (رب).

شکر را به تمساح (۱) بدم تا لثمت کشد ، و رورق احوال را از لطمه آن دریای پر شور و
 و شر رهایی بخشد ، نقش تسویل (۲) از نفس متوجه (۳) برانگیخت ، و برای فریبش
 فریبش (۴) « فریق فی الجنة و فریق فی السعیر » (۵) «عامل مدلول» و «إِذَا تَوَاتَرَ الدِّينِ
 آمُوا قَالُوا آمَا وَإِذَا حَلُّوا إِلَى شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ» (۶) گشته جمعی از خواص خود را
 بر رسم خدمت سکالی (۷) بدرگاه عالی (۸) و «سینال» را که سردار لشکرش بود با سر حیل
 حیل با حیلی «اتمام» من الآیل (۹) با «داد» مطابقه اندانی فرستاد ، و بعد از چندی که
 روز باروی شوکت نادری دست پایداری بر کسان افعال را تاب داده تاب و توان از
 ایشان مساوت ساخت ، آن گروه «دوالقارخان» را از «هرا» ارجاع (۱۰) ، و سمت
 «فراه» ارجاع کرده از حضور والا مستدعی حضور «الله یارخان» فرستاد ، و بعضی قلعه
 شدند ، «ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعَمَلُ مِنْ بَعْدِ مَا أَحَاطَتْهُمُ السَّنَابُ» (۱۱) «ل (۱۲) اتَّخَذُوا بِمَارَ
 النِّجَابُ» (۱۳) سید آل به شاهده این و (۱۴) و ضعف اراهل قاعه مأیوس و بوحشت

۱- ط ، ل س ک ر س ر ۲- و ، و ، الل ا ر

- ۱- د و ع نفس (ر) ۲- آ ز اس ک ر ا (ر) ۳- بر ر ه ن د ه - ا ل ا ف آ ب د
 ط س (ر) ۴- ن س ه ه ر ی ق د و ک ر و ه ۵- ک ر و ه ل د ۶- (ا ن د) و ک ر و ه ی
 د ر د ر و ح (ا ر آ ن ا ۵ س و ۵ س و ی) ۷- ح ی ی م ن د ک ا ی ر ا ک ه ک ر و ه ن ا ن د ک و م ن د
 ک ر و ی د ی م و ح و ن س ل و ب ک ن س ن ا د ه ا ن و ن ک و د د ه د ا ا م ا س م ا م (ا ر آ ن ا ۱۳ س و ۵ ح ر ه)
 ۷- ح د م ت ح و ا م س ۸- ح ا ف ف ع ل (ف ر س ت ا د) ن د و ن ف ر س ه ۹- س و م ب ر ا ر ا ع ل
 و ا ح ی ل م ر ع م ت ک ه آ ر ا ه ر ا ی ن ا س ت و ف ع ا ل ن د د ا ر ی ت (ا ر م ح م ع ا م ا ل و ن) ۱۰- ا ر ح ا ی
 م ر ک ن د ن (ر) ۱۱- د ی ت ر ه ن د ا و ا ل ه ا ا ر م س آ ل ا ا م د آ ر ا ر ح د ا ی ر و س (ا ر
 آ ن ا ۱۵۲ س و ۵ ل) ۱۲- ب ل ک ه ۱۳- ح ر ی ک ه ک ر و ه ل ر ا ی ن ع ح ا ح ا ت
 م و ن د ا ر ی و ه ر ی ک ن ا د ی ک ه د ا د ر ا ن د - (ح ا س ن ه) ب ر ا ی ک س ی م ل ر م ن ک ک ک ا
 س ی د (ر ل م ح ل ا م ا ل) ۱۴- س ی

مأیوس گشته باحمد و حنیفیش (۱) در حیدرس (۲) لیل (۳) از تمگمای اهتلاک (۴) مرکت
 بحاب بیرون تاحب ، وارروی تمخل (۵) نارا تمخل (۶) و تحخل بحاب قندهارشتاوت
 بسار استعاه (۷) نعاة (۸) قلعه ، ولایت و ادالت بالله نارحان که صحت «نار کئی» حیلت
 نارشی (۹) در حیلت سرشت مر کوردانست ، عیایت گسته الله نارحان نار نار
 حکمرانی در قاعه گشود و نار آستان (۱۰) و دست ار آستان کشنده (۱۱) به بسط اساط
 تسطیر طعمان و قصب مقاصص (۱۲) قواصص (۱۳) عصیان مرداحت ، و باصلال (۱۴) بحت
 عصیان مشتطهر (۱۵) بمانت (۱۶) نار (۱۷) گشته دوباره نار (۱۸) عشوق (۱۹) حوران داد
 و بحاب تحاب (۲۰) گرایید

چون اساطه حظه «هراب» و احصار (۲۱) و حصار (۲۲) حصار امتداد یاق ،

۱. ندانود ۲. طء در بسط

- ۱- معنی معلوم سد ۲- تاریکی (رب) ۳- ب ۴- در سلاکت افکندن
 خود (رب) هلاک ۵- مکر هود (رب) ۶- تکلف (رب) ۷- طلبند
 حواس ۸- ح اعی، غالب و حودند ۹- آ در داغ کردن ، و گمان رفت آمر مران
 کردن ناسد برای هر چه شدن دجری و آسک رگس غایب آورد مرادف بوی کمان بلند است
 وای خرداغ نمکند در امان و حکم او منل (رب) تاریکی (رب) آمدن ۱۰- نار
 آستان کمند، نزد خدمت گسی ۱۱- دست ار آستان کسندن ، دست دازی کردن ، بغلول
 ۱۲- ح معنی مکر اول رسکون دوم و نوح سوم ، سیه شمس (ب) ۱۳- ح فاصد شصت بران
 ۱۴- معلوم شدن صانع شدن مردن (ب) ۱۵- بوی بس ۱۶- استعداری
 ۱۷- حصار قلعه (مرهان) ۱۸- اسب ۱۹- باهرمانی ۲۰- دوری
 ۲۱- رنگ گرس و ه- اصره کردن (رب) ۲۲- کمی را حصاری کردن صمگ (رب)

« قَدْ تَلَعَ الشَّطَّاطُ الْوَرَّ كَثِيرًا » (۱) و « حَاوَرَ الْحَرَامُ الْأَتْسِينَ » (۲) به تحلیط و تعلیط (۳) تا عَرَّةٌ وَمَصَانِ اسْتِهْمَالِ (۴) و «مَلَّ بِدُخْلِ شُعْبَانَ فِي رَمَضَانَ» (۵) اِعْتِمَالِ (۶) و دریده در مُسْتَهْلِ (۷) ماه صام که قلعه دار چرخ برین در باب فتح شهر از کلید هلال برانت استهلال (۸) اظهار کرد ، اعدا احترام را مانند ماه پیام (۹) بی فروع دیده طَوُّعًا أَوْ رُوْعًا (۱۰) ابواب قلعه گشودند ، و اَفْعَنَةُ «فراه» نیز از باب اطاعت در آمدند ، و بمساعدت رَهْمَمِ (۱۱) با هرات ، «فراه» با «هرات» ، ارضصمات ممالک مجرور سه شد .

الله یارخان چون راه چاره را بسته و حمل حمل را گسسته دید ، از روی دُلِّ نَدُّدُلِّ (۱۲) دلیل استنقادی (۱۳) و استیلا (۱۴) در آویخت ، وار موقوف بشارت (۱۵) ، مشارت (۱۶) ، مشارت (۱۷) ، بشارت « فالیوم » حَیْکَ یَمْدَنکَ (۱۸) مستطهر گشته احازره روس « مولتان » حاصل گرداند

۱- نو، اس کلمه و کلمه قبل را بدارد ۲- یو، دل ۲- نو، استعدا

- ۱- شطاط چون کوحکی است که در حلقه درج حوالها کند و درک حاس بالای ران بود اس مثال را برای حاور از حد رسد (رک مجموع الامثال)
 - ۲- گذشت میان مدار سردوسنان
 - ۳- علط انا سن
 - ۴- مهلت حواستی ۵- مأخذ مثال را مافم حاسنه عب برای تعلیط مثل رسد
 - ۶- بموسته بودن بر کاری (رب) ۷- اول ماه ۸- رک ج ۷ ص ۲۳
 - ۹- کوهی اسب ماهن سمرقند و بشکند گویند ده ج سراسمی به سحر مدت دو ماه ماهی ارجاهی که در عقب کوه بود بر می آورد درک تعلقات درج ۲ ص ۴۶ ۱۰- اردر اطاعت باسم ۱۱- ج همه همت
 - ۱۲- کناره دامن (رب) ۱۳- در هاسدن ۱۴- ماه حواستی (لند)
 - ۱۵- حویدونی و حمال ۱۶- مزدگانی ۱۷- شاره ، سدی ، حمال ۱۸- ص ۳
- امروز می رها هم من ترا (ز آب) (ار آنه ۹۲ یوه نو -)

در بیان نحوه حصر شاه طهماسب بجانب ایروان و رجعت

اختر اقبالش از آن سیر

«أَيْنَمَا يُوَحِّهٖ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ» (۱) اعداد آنکه حدیثی است از ایشان با عزم حرم، گسر (۲) و تخزم (۳) صولات مخالفان، و فتح عراق و آذربایجان کرده رفیع فتنه افعاراً نصب العین همت مساحت و آنصیب (۴) شوکت و الویة (۵) نصر نصاب (۶) را بصورت حراسان برافراحت، اعیان دولت حصر شاه طهماسب را بر سر پنجه شوق اشراع (۷) وارد جماع (۸) قلعه ایروان گردانید، و داعیه مملکت ستانی مکنون صمیر گشته تقابله حنای نادری «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ الْحَنَائِ أَلَا حَصْرٌ» (۹) کمر احتیاج در میان بستند، و شجاعت دوی الأعراف (۱۰) عراق و رزمجویان آذربایجان را اجتماع و عزم و رای را به عدت بی عدد (۱۱)

۱- بو، بدادن ۲- بو، ط، نصاب ۳- بو، بدادن

- ۱- بزمی که فرسند او را مارساند به شکوی (کاری سازد) (ار آ ۷۸ سورة النحل)
 ۲- شکست ۳- بردن و شکو کردن کار (رب) ۴- برحمیا (المجدد) ۵- ح
 لواء مکر اول، برجم ۶- ح نصب، آنچه آنرا نشان گردانند (رب) بصورت عتاس،
 بصورت نشان ۷- رکدن (رب) ۸- باز گردان ۹- ارامثال باستانی عرب
 اسب و حیات، درگاه بود و اسب اس مثل ارضه واد است چون نمادی از مسکن شد هرندان وی
 گمبند اگرما درگاه خانه مریوم به شوی اگب هیهات وین مثل را برای کاری رسد که بلافی آن مسکن
 مست ۱۰- اسلم ۱۱- بی اندازه بی شمار

و بعدد (۱) عدد (۲)، اصطلاح (۳) داده در ماه جمادی الآخر سه هزار و صد و چهل و سه در موکب شاهي از اصفهان را بت بهمت بحاجت معصود افراختند

علي پاشاي سر عسکر و روم که اردوان عليه^۱ عثمانيه باستحقاق اروان مأمور بود ارفلعه بر آمده کنار رودخانه (کرتي) را بوجود عسکر فولاد پیکر سد آهن بست، و مسطر طهور کو کینه شاهي بسبب حمود^۲ مادشاهي از رودخانه گذشته بمدرار سيل بحاجت آن در نای لشکر حمل مودند^۳ صروف^۴ مسنده و ألوف^۵ مسوده (۴) و رُخوف (۵) معتد^۶ روميه با عدد و عدد بصروب^۷ مستنده (۷) منقلب و معلوب و ثبات (۸) از ثبات (۹) انشان و ثبات (۱۰) حالان، حالان مسلوب، و بویخانه و فورخانه و حمام^۸ و اسمانسان، حلوب گشده بسبب قلعه عطف عمان کردند پس موکب شاهي با کوکبه و ککبه و طعنه و دیدنه از خارج قلعه محاور نموده در حاجت عربي قلعه در سه هر سنجي، اطبات نار گاه را ارماد (۱۱) چرخ هزار مسج (۱۲) مود ساحمنا خون لشکر با را بوس طمع حموح سر کس، و بعل شوفشان هوای قلعه گبری در آتش بود (۱۳) مد ار حدره ر سمحان و درنگ رحلاف راه رای و فرهنگ حکمک بسال (۱۴) م ان سگ را ا ا نای قلعه عمان نار کسند زومند بر ارمالای حصار و برون قلعه اوب و مسگ از در

۱- ط، ندارد ۲- ط، وجود ۳- و، مودند ۴- و، ندارد

- ۱- فراوان ۲- حج مد هم اول و فتح و حديد دوم، ساروساج ۳- هو ۴- (ارزب) ۴- ألوف مسوده، کات اران کرهای فراوان ۵- حج رحب صبح اول، لشکر ۶- سوی مسج (ار ب) ۶- آماده (ر ب) ۷- صر ساي سجب ۸- ا اری ۹- حج ه هم اول و حج دوم حماص ۱۰- حج ا ه صبح اول و سگون دم حسن حمله ردن ۱۱- حج و ه حج ۱۲- آسمان رکباک (رهان) ۱۳- بعل د آس بودن اسمای داشر ۱۴- دلیری (ب)

سفر در آمده اظهار خبر گئی و آغار چرخ گئی کردند و در گذشته سنگهای ناس را مُرسع
و دینهٔ نعت را مُرسع^۱ دینهٔ چهره را نامند شاهن مرام شاهی باحار از صد گاه
دشمن شکری خون نهله^۲ بهمنسب رگش

بعد ما که زمان مکث و اقامت اقامت نایب و دنگ هوسا کیشان که آن
حام دستی در علما و ادام آب دل سردی از حوس فرو شست و وقوع و حط و شروع
قط^۳ صممه^۴ علب شده از بهاص^۴ لولا^۵ واهرا^۶ را ب والا بر و وف راجح آمد
لاهد از راه دُو قور، بولوم^۷ عازم بر بر گسند

احمد شاهای والی بغداد از بهصت ساهی مطلع و احمر مقصودس از مطلع نهره^۸
مُتاسع^۹ گسه نا او واح^۹ مجمع و اسنای م دلخ^{۱۰} عدوان^{۱۱} عدوان^{۱۲}
برادگنجت هو کت ساهی نعت نسبت^{۱۳} لشکر و رند^{۱۴} عسکر نجات رحان و
وسلطانه بوخه موده^{۱۵} بغداد و زرد با هر محمد علیخان مکار نسکی فارس با فرسان^{۱۵}
آن دیار و جمعیت آراسته بر کاک پیوست

۱- ط ، اضافه دارد و دینه بحر را مرسع ۲- ط ، دینه ۳- ط افواج

۴- ع ، ط ، اضافه دارد عدوان ۵- ط ، موده و

۱- نهره حسنه (رب) ۲- وسی ناسد که با ادام حقهٔ دست دورند و مرشکانان

مردم گسند و حرج و ناروسانها را دست گیرند (رها) ۳- سنگ کردن، سن ۴- مرحاسن

۵- برجه ۶- حبس ۷- فارسی، مرام نام راهی است (حاشیهٔ بو) ۸- فرصت

و بروای کار صممه (ب) ۹- درجه ده (رب) ۱۰- از غلاف بیرون آمده

۱۱- است شادمان سنا بر (رب) ۱۲- دمی ۱۳- را کندگی ۱۴- بر آکدگی

بر سایی ۱۵- ح فارس، سوا

از این معنی شاه و سپاه را سَنَوَةٌ الصَّدْر (۱) و قُوَّةُ الظَّهْر (۲) و شَدَّ الْأُزْرَى (۳) حاصل شده ^۱ مُشْدِرَان (۴) جُنُود و اَخْلَیْبِیس (۵) حُشُود (۶) و متفرقین فِرْقٌ ^۲ و نمایین حاضر (۷) را از ممالک قریبه (۸) حاضر و آیات معلّی (۹) را از «ابهر» بصوب همدان سایر ساختند، و در منزل «کردجان» همدان مَطَارِد (۱۰) مَطَارِدَت (۱۱) و مَطَاوِح ^۳ (۱۲) مَطَاوِحَت (۱۳) مرتب کرده ^۴ مَعَارِک (۱۴) مَعَارِکَت (۱۵) و مَعَاوِک (۱۶) مَعَاوِکَت (۱۷) آراستند.

نخست محمدخان بلوچ که در میان جنود پادشاهی باطهار جوهر خود نمایی حکم سیف بلوچ (۱۸) داشت، با فوج خود آغاز تصادم و تصارُم (۱۹) نمود، و بمحض تصادف و تزاُحَف (۲۰) ضَعَف (۲۱) و اُمضَاعَف (۲۲) و رَحَف (۲۳) را شعر مُزاحَف (۲۴) یافتند آیات (۲۵)

۱- ط، شد. ۲- یو، ندارد. ۳- یو، مطاوح.

۴- یو، ندارد.

- ۱- سلامت خاطر، آرامش مینه. ۲- پشتبان. ۳- محکمی پشت.
 ۴- پراکنندگان (ازرب). ۵- پراکنندگان مبرسوی (رب). ۶- ح حشد
 ۷- فتح اول و سکون دوم، حباع. ۸- نزدیک.
 ۹- بلند. ۱۰- ح مطرد نکر اول و فتح سوم نوزده خرد که بدان شکار کنند (رب).
 ۱۱- حمله آوردن بر یکدیگر (رب). ۱۲- جایبای انداختن و جایبای هلاک (رب).
 ۱۳- همدیگر را انداختن (رب). ۱۴- ح معرکه یعنی اول رسوم و سکون دوم، جای
 حمله (اقرب الموارد). ۱۵- حمله (اقرب الموارد). ۱۶- ح موعده
 ۱۷- فتح اول و سوم و سکون دوم، حمله (اقرب الموارد) ۱۸- مساحرت در ششمی لیکن
 از این ماده باب مفاعل مدی معنی آمده است و باب مفاعله دیده شد. ۱۸- این صعه در
 (ناح العروس، اقرب الموارد، منتهی الارب. مهدی الاسماء) دیده شد و مدی معنی (بلج) است.
 ۱۹- با هم بریدن (رب). ۲۰- نزدیک شدن در حمله (رب). ۲۱- بستنی
 و نابوایی (رب). ۲۲- درجندان، ۲۳- حمله لشکر ۲۴- دارای زحاف
 ۲۵- ح بیت، خانه.

ثبات را مُنتَلِم (۱) و نظم قول را که بحر هزج (۲) بود مُجْتَمَع (۳) ساخت * رَبُّكَ عَجَلَةٌ
تَهَبُ رَيْشًا وَ رَبُّكَ فَرُوقَةٌ يُدْعَى لَيْشًا (۴).

شاه طهماسب چون صفوف منظوم خود را منثور (۵) و مشهور (۶) و آن اَعْقُود
مَنْضُود (۷) را منشور (۸) و مَبْثُور (۹) دید با دل محنت پیروزه و طبع درآم (۱۰) و قلب
نترند و حال در نند (۱۱) و خاطر پیرمان و جان پردرمان (۱۲) و ضمیر فرز ولیده (۱۳)
و باطن غرشیده (۱۴) و سینه غمیده و درون درد آکنده وارد اصفهان گشته باینکه
هنوز امور ممالک انتظامی و جروح قلوب التیامی نیافته بود، این وهن علاوه علل
سابقه و دست تشریح (۱۵) جدیدی بر رؤس (۱۶) دامغه (۱۷) گردید. «فَرَعِ سِنُ الثَّانِيَم» (۱۸).
اعیان دولت عثمانیه را چون صیت شوکت نادریه شوک افکن راه اندیشه بود
بارشاد فکر تجحیح (۱۹) از تجحیح (۲۰) تححیح (۲۱)، و بجنح (۲۲) تصالح و تنصیح (۲۳)

۱- یو، ندارد. ۲- ط، اضافه دارد؛ خود را.

- ۱- رخصه دار (رب). ۲- مرانۀ ظرب انگیز ورك ح ۱۷ ص ۸۳. ۳- اربیح
بر کنده و نهر در اصطلاح عربیان نام حریس و آخرای آن از اصل مستفع لئن فاعلانین چهار مار
مغالن فاعلان است (المعجم ص ۱۱۶). ۴- چه چهار ستایی که درنگی محضند (بنونگی
گرایند) و چه بسیار در سویی که شیر خوانده شود. و اصل این مثل از مالک بن عوف است درباره
شهر خواهر خویش که او را از حرکت مایع شد و او بهدیرفت و در راه مردی تمام مروان بدو رسد
وزن وی را از او بگرفت (رك مجمع الامثال). ۵- پراکنده. ۶- هلاک شده
(رب). ۷- درهم نهاده (رب) عربی ۸- پراکنده.
۹- ریبه دم (رب). ۱۰- افسرده و غمگین (برهان) ۱۱- خشم آلود و
قهرناک (برهان). ۱۲- حسرت (برهان). ۱۳- بزمرد (برهان).
۱۴- خشمگین (برهان) ۱۵- سرزنش (رب) ۱۶- ح رأس و سر.
۱۷- شکسته ۱۸- ورك تعلقات. ۱۹- درست (رب).
۲۰- در یو، صحیح و در حواشی سرکشی معنی شده، لیکن از ماده جموح باب الفعل دیده نشد،
شاید قیاساً استعمال شده است ۲۱- مل کردن منظور احیح ۲۲- پناه
(رب) ۲۳- ناصحان مانند شدن (رب)

تَصْنُوح (۱) جسته از قیل و قال و تقالی (۲) إقالة (۳) و باظهار مصالحه افتتاح ابواب مقاله کردند. بعد از آمد و رفت سفر و مکالمه و مُطَارَکَهِ (۴) پاشایان و امرا، ولایاتی که مَطْفُوی (۵) و مُوَخَّأ (۶) مطایبا (۷) می موب نادری شده بود بدولت بهیبه صفویه مقرر گذشته فِالاح (۸) جانب غربی رود ارس بدولت والای عثمانی تَعَلَّق (۹) و صلح بین الدولین تَعَلَّق (۱۰) یافت؛ و حضرت شاهي بعد از اطفاء (۱۱) نایرة مکالحه (۱۲) و انعقاد امر مصالحه صورت صلح نامه را مصحوب (۱۳) چند تن از اعیان مُتَمَیِّن بدربار نادری فرستاده کیفیت حال را اِنْبَاء (۱۴) و در اثنای گرفت و گیر هرات که کارها در شرف اتمام بود، ایلچیان شاهي ادراك شرف از تقبیل (۱۵) در گاه کیوان پناه نمودند.

چون این مصالحه در حقیقت «أَغْرُ مِنْ السَّرَاب» (۱۶) بل پل آن طرف آب بود، در پیشگاه ضمیر نادری جلوۀ اِرْتِضَا (۱۷) نیافت و حوصله غیرت قبول آنرا بر نتافته فرستادگان پادشاهی را بترکِ سِام و مُجَاب (۱۸) مُجَاب (۱۹) و سفری نیز از جانب وزیر اعظم روم و والی بغداد با استصلاح آمده در ارض اقدس توقف داشت، او را بخطاب

۱- ط، حضرت ۲- مو، مصحوب. ۳- بو، مقن.

- | | | |
|--|-------------------------------|-----------------------------------|
| ۱- جستجو کردن (رب). | ۲- باغی (اقرب الموارد) دشمنی. | ۳- چشم پوشی |
| (از اقرب الموارد). | ۴- ماهم معن در افکندن (رب) | ۵- طی شده (رب) |
| در برودید | ۶- باسیرده (از رب). | ۷- ح مطمه منتج اول و کسرنای و فتح |
| و شدید تالت، نارگی (رب) | ۸- ح قلعه | ۹- سارس. |
| شدن (رب). | ۱۱- خاهوش ساختن. | ۱۲- سحتی کردن ماهم (رب). |
| ۱۳- همراه | ۱۴- آگاه ساختن. | ۱۵- نومه دادن (رب). |
| از سراب، چه مشه سراب را آب پندارد. و در مجمع الامثال اهرمن سراب. | ۱۶- فریبده بر | ۱۷- برگریند |
| (رب) پذیرفتن. | ۱۸- معانه؟ دوستی. | ۱۹- پاسخ داده. |

وَارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمُ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَأُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً (۱) مأمور بعود
و اواب ساخته اهضت رايات منصور را موقوف ، و مقصود ضمير را كفتياً (۲) بدین
كیفیت گوشزد خصم متقون (۳) كردند كه :

فِعْلُكُمْ مَدُّ النَّالِ وَ تَأْتِكُمْ شَتَانٌ وَ غُلٌّ وَ مُلْحِكُمْ فُسَادٌ وَ خَطْلٌ وَ يَلُكُمُ
جَهَامٌ عَيْرٌ وَ اِبِلٌ بِلٌ هُوَ اَمْرٌ لَّا يُبْرِكُ عَلَيْهِ اَلْاِبِلُ ، وَ لَّا يُشْرِكُ هَذَا النِّزَاعُ اِلَّا بِلِسِ
اَللَّبُوسِ وَ الدِّرْعِ وَ قَبْضِ السِّيفِ وَ بَسْطِ الذَّرْعِ وَ يَحْصُلُ بِهَا الْمَطْلُوبُ وَ لَكَ وَ عَدُوُّ
غَيْرُ مَكْدُوبٍ (۴) پس برای ابلاغ این خبر سفیر مزبور بحالب بغداد و ایلچیان شاهى
بدربار سپهر بنیاد اهداب (۵) یافتند «إِنَّمَا يَجْزَى الْعَتَى لَيْسَ الْجَمَلُ» (۶) اگر چه
عزیمت تسخیر قند هار در ضمیر منیر رسوخ داشت ، لیکن بحکم « ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ
يَتَمَتَّعُوا وَ يُنْهَمُّ اَلْاَمَلُ قَسُوفٌ يَعْلَمُونَ (۷) ، انجام آن كار را رهینه (۸) «أَلْاُمُورُ مَرْهُونَةٌ»

، مقصود . ۲- عت ، كیفیت .

- ۱- باز كرد سوى آنان پس هر آسه سايم نديسان لشكرى كه مقابله نباشد ايسارا با آن
- و هر آيه بيرون كسم آنها را از آن (شهر) خوار (ار آيه ۳۷ سوره نمل)
- ۲- از جهت باز
- كردند ، خاطر اصراف (از اقرب الموارد)
- ۳- دشمن گرفته .
- ۴- كردار
- شما ندارا كساددن امروز و فردا است و كار شما دشمنى و كسه و سارس شما ساعى و سستى و سبكى
- است و آشتى سعا اريس من باران به باران در شب قطره نلكه آن چريست كه فرو نمى خواباند بر آن
- شتر دار و ا كدامشته مسمود اين ستميزه مگر ده پوشدين زره و گرفتن شمشير و كشودن دست و ندمب مسمود
- ندان مقصود و براى دواست و عده اى بدوى ديروغ
- ۵- شتاي كردن در دويدن .
- ۶- همانا پاداشى مدهد خواهمرد ، نه شتر (به آنكه در رى خوى آدمى است (رك مجمع الامثال).
- ۷- بنگدار ايسارا قانع شوند و برخوردارى ناست و معمول سارن آنها را آرزو بسزوى باشد كه ندانند
- (آيه ۳ سوره حجر) .
- ۸- گروهى (رب).

اوقاتها، (۱) ساحتند، و به 'حسن جان علیحالی' در مفهوم 'اسک من الشطرنج' برای نوم
 الوقت، معلوم، (۳) اعلام و اشارت، و در امه معاد 'شعنتی فی فلی'، (۴) زرفین (۴)
 عبارت شد، و چون صامر (۵) فصد سفر عراق در مصما صمد سعادت مصر حلوه گر
 مسود معاد شوال عین بعلب الصمار، (۶) در روز عمد رعد (۷) فطر که برك
 فلك صولجان (۸) صواح (۹) فام هلال شوال را بگوی رزن حورشرد رد و باقه عمدیه (۱۰)
 آفتاب آغار مرحله پسمانی مبارک بروج کرد

لعد عاد عمد و الهالز هلا و ندر الامای ود بلج و اعلی (۱۱)

زادانت صرب طرار بحام ملک طوس اهترار باف و در سمة ماه در ساعتی که از دم (۱۲)

- | | |
|----------------------|--|
| ۱- ط، فلی | ۲- ط، شنه و ضاهه دارد و لعلین باه عمدی |
| ۳- ط، ناسط و حلوه | ۴- مو، عمد رعد و فطرک برك عب، عمد |
| فطر اعد و فطر که برك | |

- ۱- کارها در کرو و ف (اعظام) آسب
- ۲- هما، بوهسی از مهلب دادگان تا
- دورگاه تا ۴ (می اونی که همه مردم در رن) از آما ۳۷-۳۸ سوره حجر ۱ ۸۱ ۸۲ سوره صر)
- ۳- ناره نه من در و سندان من اسب ۸ ی آحه بخواهم منو ام کرد ان ملک را برای حصری
- رند که در احصار آدمسب و هرچه بخواهد در آن تواند کرد (بک مجمع الامال) ۴- مرفوم
- (المعد) ۵- ناریک میان ناره (مدا)، (مدرس) (از معد) و در ان معوزد بمعنی اسب از بک
- میان کار رعد و صامر فصد صمر اضافه به سهی ا ب ۶- شوال حمر اندکسب و
- صغار سبه و هین عمد بود اندکی عمد به از شماری سبه (بک مجمع الامال) ۷- فراج
- کوارا بکام ۸- حوگان ۹- م م (بک) ۱۰- افه
- عمده آفتاب، اضافه بسمعی است ۱۱- هر آ ۴ نازگسب ۵ نوماه بو در حشد و مام
- چهاروجه آروها همانا بونی و آمسکا است ۱۲- معص ام (بک)

معادش هلال شوال (۱) اقباس سرور، و جهان من و جهان (۲) اکتساب شرف و حضور
 -کرد، وارد ارض ارضه (۳) و قصص باب طواف روضه عرصه (۴) شد
 چون حد و همام را همم بنامه همم (۵) همه ولایات با نعت امران^۴ که روضه
 روضه در حیاطه صبط داشتند در خاطر والا نامیم (۶)، و آن عربت در صمیم دل بصمیم
 افته باستطلاب ولایات دارالمرور، املحی ولایات روس که در آن عهد مدلول «اثنی
 حاب» امراه ممالکهم (۷) از حلال ایشان خسر مبداد فرسنا ه بودند، معارف ورود
 و کتب والا بارض اقدس، عرصه ایلان و صون ناهب که ولایات «آسمارا» و «گیلان»^۴
 و گیلان دوات روضه، حیه حلیه و حله (۸) تحلیه (۹) بموده سپرده اند، و راه مصالحت
 پرده لمکن در بند و باهی ممالک سمت شمالی رود «کر» (۱۰) را در بند (۱۱) سحر
 عه «اروان» داسته اند

۱- و، عرصه
 ۲- ط، عرم همم
 ۳- ط، ابران را
 ۴- ندارد

۱- هلال شوال را هر يك سجارت و سبوی و دار آ را دا
 ۲- نما و آسرب
 ۳- عرب (۴) ارض و اعد
 ۴- ناره (رب) آت اطراب
 ۵- حرس حر را حرس (رب) ۶- عید کرد
 ۷- هیا من اقم رب را
 ۸- اوساهی مکتب آ را (ار آیه ۲۳) سوء حل داسنان جاساهی لفس در ملک (۱) عد مناسبت
 ۹- دران نارج کارن رب لرحای سورد رو، بطلاب منکرد ۸- حلا کرد
 ۱۰- ر روسا دن ۹- بر دگر ر رود فقار که
 ۱۱- حوزمی رود (ار حرا و ای طسمی کنهان و حاسنه درهان) (مصحح آقای دکتر عمن) ۱۱- موکول
 چون د آن هنگام اروان طی معاهده شاه طهاسب د معرف برکرا بو درجهای گسا و سد
 ادکوبه و درسد و سانب مجال آ صرف کن بعد از آ که طلع اروان از روم و اسراج اند بصرف
 دولت داده بود (

در بیان بهت موکب نادری نجابت بغداد حبل نظام

« وَاللَّهِ يُدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ » (۱) پس بمصداق «الرُّومُ إِذَا لَمْ تُعْرَفْ عَرَّتْ» (۲)، سارسهر نجابت عرب راست نموده توکل بفصل مسیح رب^۱ و از مقام عرت عرم عراق عرب گردید^۲، و در هفتم^۳ محرم الحرام سنه^۴ خمس و اربعین و مائة بعد الف^۵ (۳) از ارض اقدس نجران^۶ لوائی طغر پرچم^۷ و از راه بیشانور آهنگک ملک عراق عجم و تمشگاه حم نموده آواره بهت رات^۸ حسروائی را طمطنه افکن ملک حجاز^۹ ساختند

چون شاه و الاحاه^{۱۰} بعد از آنکه معلوب روم^{۱۱} گردید در آشکار و بهت با کوچک و بررک لاسیما با حس و بهمال در پرده با ساری^{۱۲} حرکات خارج آهنگک^{۱۳} و محالف^{۱۴} نواری مسکرد او را در اصعهاں گوشه نشین ساخته شاهزاده حسیمی^{۱۵} سب «عناس مدبرای» ولد او را که در مهد رضاع (۴) و «بهاد» (۵) صبی (۶) بود بحکم «وَأَنبِأَهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۷)

۱- عب، ندارد ط، مدارب اصافه دارد و من سوکل علی الله بهو حسه

- ۲- حریو، کرده ۳- عب، هفتم مئه مسح، در هفتم ۴- عب، سنه ۱۱۴۵ ط، سنه ۱۱۴۵ خمس و اربعین ماه () بعد الف ۵- عب، ط، راناب ۶- عب، روم ط، عراق و حجاز ۷ و، ط، حانگاه ۸- عب، ط، اسارگاری ۹- عب، محالف

- ۱- وحدا صحواده (سنگان را) نصرای سلامت (بهشت) (ارآنه ۲۶ سوره یونس) مناسب
 ۲- نابحص فراوان حدشی بدس شارت باهم
 ۳- ۱۱۴۵ هـ ۴- شرح حوارکی ۵- مبد، گاهواره ۶- کورد کی (دنا)
 ۷- و دادیم او را حکم (دانس احکام) حالیکه کودک بود (ارآنه ۱۳ سوره مریم)

حالی چار نایش (۱) ساطعت نمودند ، و در اواسط حدی سمت بعداد شقه گشای لوای
 نصرت نماید گشته در کرم شاهان رواند اجمال را گذاشته از آنجا صحرای ماهیدشت
 را منزل ماه سر علم (۲) و برج حور (۳) در دلو (۴) «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» (۵) مقام بئر
 اعظم (۶) ساختند

یکه تار حور در طی منازل سروح ، اردهشت «إِنِّي نَسِيتُ الْكُفُوتَ» (۷) بر حواید
 و شرفلك ارسولت هزاران علة (۸) و عا (۹) حور در ارموش کرد چون ساعیان (۱۰)
 «اعدی من الطلیم» (۱۱) مسر نعامه (۱۲) و نعامه (۱۳) اعدارا منتشر کرده «رکب
 حناحی نعامه» (۱۴) بار گشته حور رسانیدند که حمعی از ایشان در راه «طاق گرا» (۱۵)
 که مختار مختاران (۱۶) بود بقراولی قیام دارند لهذا بمدلول «من اشتاق اسلح (۱۷)
 و مصمون شمس دیلا و اربع ایل» (۱۸) بهنگام شام که مسام شام عالم از مشک

۱- ط، و در ۲- بوه فله و عا ۳- وه حاسب

- ۱- مسد را گویند که بادشاهان و صدور و اکابر بر آن به مد (رهان) ۲- شکل ماه
- که از فلزی ساخته بر سر علم صب کنند ۳- مقصود ماهیدشت است ۴- برج دلو
- ماه مهون ۵- همانا این هر آنه حدی است شکف (از آیه ۴ سوره ص) ۶- باد
- ۷- همانا من فراموش کردم ماهی را (از آیه ۶۶ سوره کهف) ۸- نسگی و مورس و سحی
- آن (رب) ۹- وهی کاردار ۱۰- ح ساعی، سباب ره ده والی بر هر کار
- سحی حق (رب) و مقصود حاسوسان است ۱۱- بخور بر از شرم مرغ از آ رو که شمر
- مرغ برنگام ده بدن آنها را مکسفه و سباب وهی از به در بدن ما (ر- مجموع الامثال) ۱۲- جماعت
- قوم (رب) ۱۳- بر مردم ۱۴- سوار نال شرم مرغ شد رای کسی مثلر مد که در
- کاری کوشا باشد (مجموع الامثال) ۱۵- در جاده اه از گردن سر مد کمی (جنود
- جلوان قدم) (لعد) ۱۶- ح حناره، عبور کننده ۱۷- هر که آرزویند است
- اول شب برام صافند ۱۸- دامن بکمر زدن و شانه زده آهن پیوس، مثلی است رای
- بحرین بحدت در کار رسد (مجموع الامثال)

سوده سواد، عنبر آگین گشت بر جنبه (۱) سهیل پیشانی مانند ماه بمنزل جنبه (۲) بر آمده آشف (۳) شهب (۴) خرام و سهب (۵) سهب (۶) نورد مجره (۷) حزام (۸) اجود من الجواد المبر (۹) از خلاف مسیرو جاده بجانب ذهاب (۱۰) اذهاب یافت، و در آن شب دیجور (۱۱) جهان از برق جهان شعشعه سیف و سنان، غیرت کوه طور گردید، و همی لیلۃ ذات أهوال (۱۲) مظلمة مدلهمة (۱۳) کافرة (۱۴) مکذبهرة (۱۵) باردة مئشیره (۱۶) انوارها بائدة (۱۷) انوائها (۱۸) جائدة (۱۹) ودقها (۲۰) ائچی و جنبها د جرجی (۲۱) و سئها (۲۲) سئجم (۲۳) واقطارها دهم (۲۴) و صیرها (۲۵) صیب (۲۶) و صیرها (۲۷) مئیب (۲۸) لا تفرق فیها السماء و ن الارض «ظلمات بعضها فوق بعض» (۲۹) چون سم بدر آسای

۱- یو، شهب.

- ۱- اسمیان و مفرد ندارد (رب) ۲- منزلی اسم از منارل ماه (رب). ۳- اسم سهرخنگ (رب). ۴- ستاره های روشن (رب). ۵- اسم یوانا فراج دو (رب) ۶- دشت وزمین برابر و فراج (رب). ۷- آسمان دره راه کهنکسان (رب). ۸- سئگه متور (رب). ۹- نیک رود از اسم فرما بردار، مؤلف مجموع الامثال نویسد این مثل را در باره ستور زسد. ۱۰- از دهستانهای بخش مرپل ذهاب شهرستان قهرشیرین. ۱۱- شهب را گویند که سعیت سیاه و تاریک باشد (رها). ۱۲- ح هول، نیمه آن شی بود پریم. ۱۳- سسار سیاه (رب). ۱۴- تاریک (رب). ۱۵- سیاه تورمو (رب). ۱۶- لرزنده، فراخه گرفته. ۱۷- فرودفته (رب) فسرده، ساه. ۱۸- ح نوه بفتح اول، ستاره مایل بهروب (رب) عرب دازان را مدان نسن دهد. ۱۹- سسار باران ۲۰- ودقه باران یا مارا شدید (رب). ۲۱- شب تاریک (رب). ۲۲- روان شدن آب از بالا (رب). ۲۳- ظاهر و نمایان (رب) ۲۴- ادهم (۲) ساه ۲۵- ابر مطبره، ابرسپند (رب). ۲۶- ریخته (رب). ۲۷- ناد سره (حواشی نسج) دیده نسد. ۲۸- پیر کنند. ۲۹- تاریکی هاست مرخی بالای درخی (از آیه ۴۰ سوره نور).

وُسْتَبِكَ (۹) هلال ستوران سیمین نعل، در نعل (۴) و سْتَبِكَ (۴) آن کوه از إهماج (۴) و إهراب (۵) و إهراع (۶) و إكراب (۷)، ماهیت ماه نو یافته بود و ظلام «و اللَّيْلِ إنا سَجَى» (۸) یا غشاء (۹) إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ (۱۰) انضمام پذیرفته اکثری لان چون نرّهات سباسب (۱۱) تَصْبُصِبُ (۱۲) و مانند فوج هجوم تفرقی یافته بر اودیة (۱۳) وَيَجِدُ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا (۱۴) افتادند «ذَهَبُوا تَحْتَ كُلِّ سَكْوَبٍ» (۱۵) و بقیة عَسْكَر (۱۶) در آن عَسْكَرُ اللَّيْلِ (۱۷) بَعَسْكَرُهُ (۱۸) بیحد راه را براهنمایی «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِيَتَسَاكَبُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا» (۱۹) و مشعلسه داری «جَعَلَ فِي السَّمَاءِ نُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا» (۲۰) پیدا کرده بعد از وطات (۲۱) هضاب (۲۲) و دَمَادِم (۲۳)، در دمام صبح و طلوع فجر معدودی از طلیعة مَجْر (۲۴)

۱- یوه، ندارد. ۲- ط، صباب ۳- یو، عت، وطات.

- ۱- پیشه سم ستور (رب). ۲- زمین درشت که سنگریزه ها از وی درخشد و هیچ مرویاند (رب). ۳- زمین درشت کم خیر. ۴- پهبان داشتن و کوشیدن اسب در رفتار (رب). ۵- مکوشش رفتن در میان و گریزان (از رب). ۶- شناختن (رب). ۷- بستان رفتن (از رب). ۸- سو کند به شب آنگاه که بیوا آمدن یکی آن (سورة الضحی آیه ۲). ۹- پوشش. ۱۰- هنگامیکه فرو بوشاند بر شما خواب سبک را (از آیه ۱۱ سورة انفال). ۱۱- عهد جاهلیت (رب). ۱۲- نیست شدن پریشان شدن ۱۳- ح وادی ۱۴- مبیاند در رمی گریزهای بسیار (از آیه ۱۰۱ سورة نساء) ۱۵- رفتند زیر هر ستاره ای، برای مردم که برا کنده شوند مثل زنده (مجمع الامثال) ۱۶- لشکر (رب). ۱۷- تاریکی شب (رب) ۱۸- سختی (رب). ۱۹- و خدا گردانید برای شما زمین را فرش گسترده تا بروید از آن راههای گشاده (آیات ۱۸ و ۱۹ سورة بوح) ۲۰- آفرید در آسمانها برجها و آفرید در آن چراغی و ماهی تابان (از آیه ۶۲ سورة فرقان). ۲۱- ح وطا. زیر پای سپردن، طی کردن. ۲۲- ح هصبه بفتح اول و سوم و سکون درم پشته (رب). ۲۳- دشته های نرم سخاکن (رب). درالمنجد هضم اول ضبط شده. ۲۴- لشکر گران (رب).

به دهان رسیده د سراهُ الهماز (۱) که آفتاب از لمعان صماء ، سيف سُراطی (۲) بر کشید دبع در آخته بر عسکر رومی ناحیه االسعه سيف نماي رنگ ردای همی اسان شد ، و دهان را ازها (۳) شمشیر آگون در ای خون ساحه در ظلام کرد و بار از گلوله‌های آسار ، احم و احرید آورد د اراهم من الصبح الكواکب مطهر آ (۴) و سناری از محالمان ا حب دبرده (۵) جوی که بنداری در قفا داشت شافند مصوا الهم والناس ر کود والا ماس حمود و الحراس حمود و نجسهم ا ناطا و هم رفود و السوف اسرار اصبر بها العمود و الروس را فدا عا الطیر مُتَشَكَّاتٌ عَلَى الْعَمُودِ ا حمان اوارس مسام فی العلاف و الوار فی الاحمان کاشحاتٌ عن المصاف والمصاف فمضروا عن الامناع ولم يهدروا علی الدفاع و ارجح رواعد الا نطال و ارجح رواعد الاحال و حاله فی مصامير الصمان صوامر الاو حال وهالت الوارل واری الا هو الوصافهم الرء و صاف بهم الرحب (۶)

۱- و آمدگی روز (ارز) ۲- سمسیران (رب) ۳- رازین
 ۴- اما ناد آنا را در روز سزارگان را آشکار نه بی روز را
 بر آمان جان باز کرد که سزارگان دیدند و این میل دای الکواکب ظهورا بر مبط شده
 (ر- مجمع الامسال) ۵- نعل رده کابوس رده ۶- وفند صاب آان و
 مردمان آرام بودند دمها فرو برده و گاهها ان فروده و دند (بنداری آا را بنداز لکن اسان
 حصکانه از آ ۱۲ سو ه کف) و عها سرها ود که بنامها آرا د بهان ممداس و سرها نه سب
 حصه بود و رگررها نکه داده بلت های سمسره ای بر خه در ام مسجوا د و سمسره ای رده
 در نامها را کنده ه گسند د ممدان حنکه و خاطر حنکه سار اسناد ارممانع و و ا اسند
 بردفاع و رحر در آمد ما ک نلد دلبران و سر آمد موعده اخلها و جولان در آمد د ه دان سینه ها
 اسان لاخره ان رین و فرور رجب ا لها بهراهی سمها و مهمان گس آا را رین و ککه سب
 بر آسان هراخی

مثلی اسم سابر (۱) کہ من ام عن عدوہ بہتہ المکد (۲) «احمد سبک احلان»
 حاکم دہانہ اُحلان (۳) گریہ و اسیر سدا ، کما دل (۴) «صواب الرأی فالذول
 و بدہبُ ندہانہا» (۵) پس حدبو والا گہر وارد ہوا حق حداد و مدار سسر آن مواضع
 محلل موسوم بہ سبران مہ را رای فراد اردوی ہما ون احتسار و سبران (۶) عالی اساس
 اسوار مودہ در آ حاسر ادقاب گردوں قباب رہاب گردوں را فراشد چون رومتہ را
 شط شطط (۷) و شطارت (۸) اسطاط (۹) داسب ، حال عبور از آن دخلتہ مرحطہ مرحطہ
 حطہ حطور وار جلمہاں حداد حلی اقلعہ قطعہ مودہ مدارا عصای قطعہ من اللیل (۱۰)
 قطعہاں حمل (۱۱) را حمل سبران افہ (۱۲) سرفوی حلقہ و مظاہر ندایع «افلا حطرون
 الی الال کف حلقہ» (۱۳) کردہ و آہا را ارا ہار (۱۴) عمق گذرا ندہ ساحتہ
 ہروان رسا ندہ ہوہوہ المچی فرگہ کہ د آن اوان وارد اردوی کہوہاں ہوی گشمہ
 بود، و ہو ہر فہم فی الماء و حد الک طیرہ بلاواد عی الہو آء (۱۵) در عرض سکرور
 ہم ہوسنہ و حدک سباری کہ نا کتہ ہر اد اصحاب عرور دم ہم سری ہر د ر آہا
 ہسہر طح آ را استسقاء رفی (۱۶) ہ ہلا کردد عی آلان حسنہ (۱۷) را ہواداری حکما

- ۱- راجع
- ۲- کسی کہ اردسمن خود خواہد (عافل سبک) ہسنگالی ہ اورا آگاہ ہارد
- ۳- ح حلال دوسب
- ۴- حاکم کہ گفہ سبک
- ۵- ری د سب فر ہ دولت اسب و ہر د دولت رود
- ۶- ح سب ا (رب) ۲ سم
- ۷- ہوہوہ المچی (رب)
- ۸- ہوہوہی ہ ماکی (رب)
- ۹- دور ہس (رب)
- ۱۰- ارہ ای ارسب
- ۱۱- و سجدہ م م ریس سطر
- ۱۲- حد سبارہ اسب کہ ریسک افہ واقع سبک (رب)
- ۱۳- آما
- ۱۴- ح سب ہ
- ۱۵- واو حطہ سب و آب و می سب لہ را ہ ہج ہر ہوا ہل اسب کہ دربارہ ہبار کسی رید
- ۱۶- و آن استسقاء ہسب کہ سبک سبار ہسکی ہر آب ماد و
- ۱۷- آوار آب از آن آگاہ حسنی و ا اسغال ارسور ہ و (لعد)

با عربی القرنه (۹) بر روی آب کشیده و از دو طرف باوناد (۴) مشق (۴) بر زمین استحکام دادند

بعد آنکه آنحضرت با چهار هزار نفر از اهل طلال رحال رحالاً و رک اباً (۴) محال حواد (۵) یافتند، بن س رشته قرار را در ربر نای دلبران گرد مرار از دست داده گسخت مقان آن نصره (۶) انجم (۷) نکوفه (۸) شعی آمنحت یعنی سواد مدینه شام ظاهر و مصر (۹) راه احسار (۱۰) عسا کر گردید حدبو دمشق الد بن (۱۱) عسه اربط الحاش علی الاغاش (۱۲) ار قلت مات (۱۳) اندیشه مند گذشته با نالان دو سمت بغداد کهنه بخند رحبت (۱۴) بدار مصی (۱۵) حوش من اللال (۱۶) افواح فولاد حوش (۱۷) حوس (۱۸) حوش الفواد (۱۹) در حوس حوش حوش، حوش و حروش بر آورده بر سر رومنه که جمعی در حوش (۲۰) و حطره (۲۱) حطره (۲۲) کاطمین علیهما السلام و مصی در محاداب معسکر (۲۳) بصر اب حشام در کنار سبط برسم استحفاظ مقام، مقام داشتند، نکور انگخته د مقام که مشاهده (۲۴) شریقه مشاهده میشد از دو جانب

- ۱- سجن کوش مسب (رب)
- ۲- عجا
- ۳- اسوا
- ۴- غه اده
- ۵- گدس
- ۶- سگ سه
- ۷- رم (رب) و اضافه نصره انجم سجنی
- ۸- رگه
- ۹- ح بصر معروف
- ۱۰- ح بصر
- ۱۱- ح بصر
- ۱۲- ح بصر
- ۱۳- ح بصر
- ۱۴- ح بصر
- ۱۵- ح بصر
- ۱۶- ح بصر
- ۱۷- ح بصر
- ۱۸- ح بصر
- ۱۹- ح بصر
- ۲۰- ح بصر
- ۲۱- ح بصر
- ۲۲- ح بصر
- ۲۳- ح بصر
- ۲۴- ح بصر

دار

کتاب الذبح هیجاء حرب دشومه استهوار السرق فیها حسامها (۱)
 کان النجوم الهاویات فوارس ساعط ما بین الاسبه هانها (۲)
 کان سنا المریح شعله فاس بلوح ثلی بعد هتھی صرامها (۳)

ابعاد (۴) شواغل (۵) حذل کردند ، وار شب (۶) نایره سف و سنان شب طامان ارور
 و رانی بدل هنگام اعلای (۷) صبح که صبح (۸) و صهیل (۹) - حول سهیل حسن زرمه (۱۰)
 رمرا اسماع (۱۱) اسماع (۱۲) فلمگان کرد افواج زرمه با و بجا ه و استعداد مدافعه
 در آمده صفوف حریرا ناینادگان و سواران اسوا کردند

نااسکه عسار نسالت (۱۳) آبان بعداد مرون ار بعدد آبان (۱۴) مرون بودند
 حذبو کمی (۱۵) نا کماة (۱۶) کم دست بهود ار کم (۱۷) بارنده مصداق ه من ه
 فلیله علت فمة کسیره (۱۸) عمان ساحصد و ا بعهای صبح (۱۹) مرما

- ۱- گویا تاریکی های شب بنگنای مرد است که سنا ه های آن سرها و در حیرت آید سمرها
- ۲- گویا ساردهای از الا فرود آورنده سوا غایت که فرو بجهت است در ی هم صان
- ۳- که نا روسنا - مریح شعله آبان امروجه ای است که از دو
- ۴- حید و همرم آن دنده مسود - امروجن - ح سعله
- ۵- امروجن (رب) - سکافه شدن (رب) طلوع - سنا سدر
- ۶- اسمان آوار بیهای خود را (رب) - فانگه است (-) - صوب
- ۷- سمد (رب) - شواندن - گوشتا - دلری (رب)
- ۸- ح آن - دلور (-) - ح کمی - آسن
- ۹- سمار گروه اندک که برور سدد - ازوه سمار (ار آ ۲۵۰۰ سوره صره) - ۱۹ امر

بعضُ نَصَافِحِ نَا لَا تُدِي مَعَانِيهَا وَحَدَهَا صَافِحِ الْأَعْيَانِ وَالْقَمَمَا (۱)
 صَحِيحٌ مِنْ حَالِ الْأَعْمَادِ مَصْلَتُهُ^۲ حَتَّى إِذَا اخْتَلَفَ صِرَافٌ نَكَسَ دَمَا (۳)
 وَبِهِ سِرْهَائِي (۴) نِمَارِكُ (۴) آسَمَا

مُعْتَابِ سَلْسِ الرُّومِ رُزْقَتَهَا وَالْعَرَبِ سُجْرَتِهَا وَالْعَاشِقِ الْعَصَا (۵)
 مَا ان رَأْسِ سَوَامَا قَلْبَهَا هَمَلَا بَرَعِي فَتَهَيَّ إِلَيْهَا رَعَا عَجَمَا (۶)

صف شکستی و خصم نامی بردا حیدر از ممر مع حوسار، حوسار حون چون حوجون
 در ساطی (۷) سطر سبلان ناف و ارا س آب رنگ (۸) آب آش رنگ (۹) حر بان در خارج
 عباد حون حون هم (۱۰) جاری مجرای (۱۱) بل مصر گردید و دحلله دیگر از آب
 عدیر (۱۲) در فضای هاعون دید آمد

۱- مصلته (تجمله ناصر نه)

- ۱- ميسرهائست که به سبابت دستهارا دیده های آن و سري آنها سوده است گمرد با ونا های
- سرا ۲- حه نندا از لای لای نامها حالسکه آنچه حجه به سندا و حون صر مپا فرود آمد حون
- گرمسند ۳- مانند مضمود از ره حونی است که بر ممر آن آهن است و الا سسه آن
- نه اوزك (مدهه به د گرمده) موزدی ندارد ۴- ح سرك نیر که ام خاسه نو سعار
- (معنی مناسی است ولی ماخذی را بی آن دیده شد) ۵- سرهائی است راست که وده است
- از رومان کنودی جسم آنرا واز عرب گنده کنوی آنرا و از عاسق لاهری را ۶- سوام
- خرنده همل سیران بر سر خود گنداسه بی شعر مان عجمه لاهری (ارا و بنام) ۷- کرايه رود
- ۸- مسير ۹- حون ۱- و بعضی های حونی است سرخ که رنگرانی بدان
- بگه کید ۱- ندل عوص ۱۲- مسير

احمد شاهای والی بغداد بعد از وقوع این داهیه مکرر حصص بکبر (۱) حصص
در آمده قلعه املیر (۲) و ملاد عاقبت ساحب و حسر (۳) حساب را رند، ولسار
ادری سواج بغداد و ارباع (۴) اربعه (۵) ائمه سه ماهه (۶) علیهم آلا ف ا حنه (۷) که حساب (۸)
جان (۹) حب نبات نسیم (۱۰) است مسمولین کسمه ارمعارک (۱۱) شحات (۱۲) و هاج (۱۳)
هو خای (۱۴) هوج (۱۵) سه ام (۱۶) و صر صرای (۱۷) صر صری کوه سه ام (۱۸) که مهر نه (۱۹)
مهر مهار سنغر و بحنی فلک حامل در حبت هنگسان حامل بود هه هه گردون سه کاه
کوه کوهان و هر سطر (۲۰) و حسر (۲۱) روانی عو ه حسر سطر روان ه ک در ر
حصا (۲۲) نموداری از حصار اده و هب اندامسان فر ه هب احیر سه اده عرصه
اسلار (۲۳) و اقطه (۲۴) اردلان (۲۵) و حواری (۲۶) مسجون (۲۷) که ر (۲۸) را که از

- ۱- و و سام ۲- ط ، اضافه دارد ع (مجرع) ۳- ط حصار
۴- ط ، اضافه دزد ، از عرب و اجسام آن عرصه

- ۱- حصص بکبر قلعه اسوار ۲- ناه خای (زب) ۳- ل ۴- ح
۵- مقصود حرم حب کر بلا کاظمین سامرا است ۶- ط
قلعه السلام (حب) امام حسن (ع) (کر بلا) امام موسی بن جعفر (ع) و امام محمد (ع) (ناطع)
امام علی النقی امام حس عساری امام دراز هم (باعتبار خانه آ مقصود (سامرا) ۲- ر
اد درازان درود ۸- ح حه حب ۹- هب ۱۰- آسمان
۱- ح معر که در مکه ۲- ح کک (ب) ۳- برا گنجینه سدن (ب)
۴- هوجا سر ماده سر رو (زب) ۱۵- ح هوجا ناسحب سد که خانه ا از ن کند (ب)
۱۶- لکام از هوج نسام سد و مقصود است ۷- سر میان صبی و عربی ناسر دو که خانه (زب)
۱۸- د های سر (زب) ۱۹- ران مسجون نه مهره بی حد آن (زب) ۲- کرا ه
کوهان صف آن (زب) ۲۱- سر دور که کل (زب) ۲۲- لان سر (ب)
۲۳- دد ۲۴- آجه د راه اماده ناسد از عدسه و حران
۲۵- رودن ۲۶- کسی ه ۲۷- بر ۲۸- خرما که حب
مستان در فصل و حران و حر سارند (زب)

حلیسای نصره رای انجار (۱) فلکسان اردوی شط رخار مآمد طعمه کلم
 احیاس و اعاطه (۲) مذاق انتهای (۳) ساحسند، اصاب نمره العرب (۴)، و رجمع اعاب
 ساین و معانس الارض من نملها و قشایها و قومها و عدسها و نصلها (۵) ما مد رحل (۶)
 حراد سب اومه همه را نامال هلاک و دعار و علائم و از عدیدی ررع (۷) را مودا
 کردند به و اعازهم فی عمر د ارهم، و صیعوا صاعهم فی نصوصه فرارهم و از نعه
 رجم و صاعوا در عهم، و اهلکوا حرثهم و احصوا عرسهم و حلوها من کل داب
 و فرعوها من جمیع افوان و فواب حتی حلا حلالها من الحل و الحیر و حلا حلالها
 عن الر و العاقی من حمره الاقسته فی افواء رید و عمرو و لا حرر فی برنها
 و لا عجم فی عربها و لا حرر فی الرمو و لا شاحم للرمو

- ۱- حرره ساحس
 ۲- آنچه ماند از طعام در کوزه های دهان (دب)
 ۳- غار
 ۴- سبب حرهای کلاغ را که کلاغ تکوین حرما اثر می کنند
 ۵- ارا مده عمرو
 ۶- دست
 ۷- ارا مده عمرو
 ۸- غار کردن آن و ملکات اماراد
 ۹- سبب خایه های آن و معاه کردند آن و زمین آن اماراد برمان فرار گاهسان و حرانند کسب های آن ارا
 ۱۰- سبب ساحس طاه ساینرا و معاه کردند که ساینرا و بر زمین افکند در حای آن ارا و بی کردند آن ارا
 ۱۱- هر سبب و حاله ساحسند ارا از همه خوردی ها و پروها تا آنکه بی ما ندای آن ارا سر که و سراب
 ۱۲- (منه) معاه حل و لاجیر ای حد و لاردی (افرن الموارد) و حال سبب حورهای آن از مود و حرما
 ۱۳- سبب احر (و آن در سبب نرس و زمان در) مگره اسان آن د دهانهای رید و صبر و کدی
 ۱۴- سبب دای د کنه حلس آن و به کوزه د فرده ای در مه و به سلیم برای مو

حکیم والا در اندک وری حشر ممدود کهکشانشان در حلقه هفت گیسو
 فوجی انجم حشر (۱) از حشر عبور نموده، حواریان امامین (۳) را مجیم اردوی
 ه صورت کردند زمان محاصره مدینه و فحط شد در مدینه آمده بعضی (۴) مهاجرت
 سده فلنگها را از کربلا و فلبانله ماده جوع است (۴) و اساس این استمداد
 طریق حسب (۵) و بعضی (۶) استمداد نافه ه لطفه (۷) معاشرت (۸) وری حشر معاش
 و معاشرت را همه اهالی در آن فصل صفت دوسه (۹) و در ناخون حشر بعدی
 و بعدی (۱۰) ه واردند و رای فرص حوه گندم آسای سینه حال گسه ه اردوون عسیده (۱۱)
 اثنا دوفارانشور (۱۲) بظهور مآوردند و در آرزوی روی این دو فرص گرم و سه د
 آفتاب و ماه اعانت دایسه امام و نمائی مسمردند ه د حاصل وری وری است
 مرسایندند، وارفندان دایه فالس (۱۳) قالب پی میساحمد و بهوس فرص (۱۴) و سب (۱۵)
 و ص (۱۶) و سب (۱۷) را حار کسر مبرد (۱۸) ستمای لقمه طعام طعمه مرعهر (۱۹)
 مسدند و بهوای مطوح خام (۲۰) حاصلات خام می بحدند و ماد گوسف فاند (۲۱)
 خام (۲۲) را بجهه میده ردد و در حشر حوی روح ترفیح هانی (۲۳) مسکس
 مساد شمار بصل (۲۴) میجانندند و در طلب حشر (۲۵) از درو ه وار مرارع

- | | |
|---|---|
| ۱- به ستاری ستاره | ۲- سپهر کاکم ه در امام مدینه الکاکم امام ه |
| ۳- دخیره ارغله وجه باب (از زبان) | ۴- است |
| ۵- فراخی حال (رب) | ۶- فراوان |
| ۷- بناجه | ۸- حاسب |
| ۹- ناسا (برهان) و در عزمی رمضان معانی صفت | ۱۰- حاسب |
| ۱۱- کداحه | ۱۲- جویند شور (از آیه ۴۲ سوره هودما ۲۶ سوره مومنون) |
| ۱۳- هوره حرمای سرح (س) | ۱۴- می احراما (رب) |
| ۱۵- سب | ۱۶- مسحب |
| ۱۷- حرمای است بقدسه (رب) | ۱۸- هاجب |
| ۱۹- برك مسکسند | ۲۰- سمر سرح (ب) |
| ۲۱- برك مسکسند | ۲۲- ظاهر ارج حاضه |
| ۲۳- برك مسکسند | ۲۴- نوبت گفامد |
| ۲۵- برك مسکسند | ۲۶- نوبت دهان حده |
| ۲۷- برك مسکسند | ۲۸- نوبت دهان حده |
| ۲۹- برك مسکسند | ۳۰- نوبت دهان حده |
| ۳۱- برك مسکسند | ۳۲- نوبت دهان حده |
| ۳۳- برك مسکسند | ۳۴- نوبت دهان حده |
| ۳۵- برك مسکسند | ۳۶- نوبت دهان حده |
| ۳۷- برك مسکسند | ۳۸- نوبت دهان حده |
| ۳۹- برك مسکسند | ۴۰- نوبت دهان حده |
| ۴۱- برك مسکسند | ۴۲- نوبت دهان حده |
| ۴۳- برك مسکسند | ۴۴- نوبت دهان حده |
| ۴۵- برك مسکسند | ۴۶- نوبت دهان حده |
| ۴۷- برك مسکسند | ۴۸- نوبت دهان حده |
| ۴۹- برك مسکسند | ۵۰- نوبت دهان حده |

سائلی بر امتش شایعاً (۶) ممشدیده و نفعه (۴) لمور و حسس (۴) حشس (۴) راعنه (۵)
 همی مسمودید از کمال مجاعاً اگر کلوحی میناه مسند در کام آرزو لدندس از حلوای حشس (۶)
 کارمه ردد و از فرط گرسنگی اگر سگی محسند ما حصر درو شاهه ساحه شکم
 آ اسگک قناع مگردد و اشیای صاعی شترنج (۷) در شط ریح^۱ با حشس
 ککک (۸) رددان کرده حانه بخانه سطر جعم مساحمد^۲ المجل محل العیس و مور
 الموب (۹) و مسمی حبوب که مسسای مآمد گرامی راز حناب لالی در حیوب بهان
 کرده مسکة (۱۰) حان مساحمد که الخوخ مانع الهجوع و موب انواب (۱۱)

حسحاس (۱۲) عداد که اجرد من الماسی شرح (۱۳) و دند اسوق ساقه ادری
 طالب ادریه الروم (۱۴) از کمال وحس موبوحس و مسحاسی گسسه با احمد ناسا
 در صندت و حلیط و نه ط (۱۵) در آمده بصرب اماش بالدرماس (۱۶) را عمل

- ۱- زامه حای است رداب صره و سلعم سلعم است برای کسی مثل رمد که حمر را در حر
- حای آن طلبند (مجمع الامثال) ورنه (معجم البلدان) ۲- فوب زور (رب) ۳- سادانه
- ۴- حسک ۵- فوب زور (رب) ۶- عی حله آکه و مسایها و حایها رد
- انک ارجه و فرم سود (ار رهن) ۱- او ساقه آگوند که هم آمسعه است (برهان)
- ۸- مسلهای هم سه که حوب، ی بر آن ساد و بدان آرات گردن (ار برهان) در داندل حلد
- ۹- حسک لالی و هم رده کدک و دنگای و سب مرکک اب ۱۰- نگاهدار ده با دند سارد
- ۱۱- گرک مانع حای است و مرکک آگها با ۱۲- مردم با سلاح و زه (رب)
- ۱۳- سه است به من و فی الله ل هو اجرا من الماسی شرح (ب) ۱۴- ارض الروم
- از الروم ادری الروم و لالی است در رکه معروف (سینه معجم البلدان که فاموس اعلام ماسی است)
- ۱۵- نا حمر کردن در کک کردن (رب) ۱۶- رای کسی م ا ر د که و نه
- دار جلعه کند

گر دایمیدند، در طلب حمص (۱) به خود بلکه جمیع اعره مُذک ادل من فسی
 نعس «(۲) شا ۱ هر جثه خاورس در گرانهای ارزن (۳) از شاهدایح عدسی (۴) آها
 و گلوی آسا رعم دانه حسک حامد، و هدر (۵) از قدرافناد، و دنگ د حسرت دنگ (۶)
 و دنگ (۷) سینه در آتش نهاده و اوخا (۸) در دماهای ذک بر الر ماد «(۹) که زبان
 رنامه اس بر زبان (۱۰) میرسد، نادهان جاموس و درون افسرده نسبت دهند امر لاسی
 له فذری «(۱۱) دانه سوعی نایاب سد که هر طبری را وحس (۱۲) منمواسکف، و بحم
 صه سجوی بر افتاد که از ما کمان صدای جروس و جروس منمواسف شصت «افرخوا
 لیصتھم «(۱۳) و کلم حصم از حصم (۱۴) و حصم (۱۵) حذی ناکامی گردند که جمعی هر
 دره برسم در بوره راه گر و حسه حسه حسه حسه حسه (۱۶) حسه لله (۱۷) گوان

۱ بوه آمده ۲ ط، اصافه دارد و خون جهره و حوه از عم کشکار
 و کسکه و هروف اب می کشک

- ۱ بحود ۲- حادیر از بی فس در حمص، از آ رو که حمص از آن میماند
 ۳- افعا ۳- ارمی فس حر ل خانه خدا جانسب (مجمع الامثال) اعراب المواورد دمل حمص
 ۴- وصی دانه گرانها (حواسی) مأخذ دانه سد
 ۵- گگ ۶- جروس ۷- قرینه به مالک (ب) ۸- ابحاق
 ۹- دارحاکم بر او کمان از سنار میماند و در حسن خاندان
 ۱۰- کج ۱۱- کج ۱۲ ص ۱۰۳ ۱۱- ان سه بانه دنگه مرا بر نمی ماند
 ۱۲- گرمه (زب) ۱۳- امرب
 ۱۴- حاسدن امپای دانه (مجمع الامثال) ۱۵- حورون حیری گرانه دانه (زب)
 ۱۶- مجلس و بی برک ۱۷- درواه خدا رای رضای خدا

خود را از حصار بیرون افکنده وارد معسکر صرب اثر ۳ فی نوم دی مسعته (۱۶) از مواد دال من السلوی (۴) بی من (۴) کامیاب و بهره ور همگسند، و هر يك كه طریق سهوں فی الارض (۴) احصار و اجاره من الدل تبع اللیل (۵) فرار همسودند لصبه های گلو سوزار رصاص (۶) مداب (۷) «لأنا كلة الا الحاضون» (۸) التمام (۸) کرده از رنگی سر همسند قرب اكله منب اكلان (۱۰)

الحاصل فلع گمان عداد حراب را بعداد حراب (۱۱) «حال» ارعن من هو آء البصر (۱۲) گسسه ارفوب هوب عدا عدا و مسآء (۱۳) مساهم (۱۴) هم شدید سند حصی از اهل دارالسلام از هر ط خود بدل سرمایه حسب کرده مردند «مقاد» اهل دارالسلام مرد (۱۵) را این بلووح رلوحه صریح رقم زدند احمد پاشا احاز در هو من آء معقل (۱۶) سپهر بساد آء حر ماه صهر و هانجن و وحر الصهر و وعدنا السحر وعده داد

- ۱- در و کره گی که خوردی در آن هب سود (آرآه ۱۴ سوره البلد) ۲- گوارا بر
- ۳- معب و در آن آنها ماص
- ۴- سر فردا شد زمین ما خود آرآه ۲۹ سوره ما
- ۵- کساح بر زین عصب که هر چه ما داحو سوز ۶- ریح (ن) کلوله بر حی ۷- گدا خود
- ۸- معب و آء را مگر حقا کزان (آء ۳۷ سوره العاچه) ۹- لعمه ذرین ۱۰- حه سنا سلم
- خوردی که ما ج خوردی چند سود منلی است در مدوب حرص (رک مجمع الامه) ۱۱- عداد من
- ۱۲- مصلوب راز هوا صره (مجمع الامثال)
- ۱۳- مداد و بوم مع ۱۴- سر ما
- ۱۵- اهل العنه خود مرد کجا آه بی سه هم
- ۱۶- اهل (جامع الصهر ص ۳۷۱ ج ۱) ۱۱- اهل

در بیان مجاریه نا نوبال عثمانی پاشای سرعسکر و ظهور کسر

در لشکر بعد از فتح بغداد نبرد بحون

واکساف مدلول علی الروم فی اذنی الارض وهم من بعد علیهم سبطون (۹)
 اردولت فلیک صولت عثمانیه ، عثمان پاشای صدر اعظم سابق که در جنگ در جنگ است
 ناداری ارحم گلوله در بافته موصل یعنی امگ (۴) اسمها در اسب سرداری سمب عداد
 مأمور گسسه و در مجاری اسمعاز و معاری (۴) ان احوال در وصول ناسای مد کور
 ارجاب موصل موصل (۴) واصل و فلوب مرعوب فلعگ ارا ارا ان نو بد مرعوب
 سکون و سکوب حاصل گسسه در اء عهد من ار فطاب (۵) گردن کسی را آوردند
 عثمان پاشا حون (۶) طرۃ (۷) سطر را حون طرۃ فط (۸) بدست گرفته اذل ی آرام تا ام
 مآمد و مدم ندم رحلا و بر حر احری (۹) طریق اسم ط (۱۰) می دمود

بعد از اجماع لیا و ه من عرج ولس نه و ما سکا ه فرج (۱۱)

هکام چاسب احبس رحاس بر خاسجوی معاملة طلبه حسر و کرم العصر (۱۲)

- ۱- معلوم شدند روم آن در ردیف ر و ی رمن و انان س از مملوک شدن روم باشد که غالب شوند (از آیه ۱ و آیه ۲ سوره روم)
- ۲- ط این ترجمه را ندارد
- ۳- آنچه
- ۴- سربسته
- ۵- مجمع
- ۶- آن کلمه را بد طر مبرند ولی در همه سجع موجود است
- ۷- گریبان (رب)
- ۸- مجیده مرعول (ب)
- ۹- گوی نفس می ندر
- ۱۰- کینروی دنگ
- ۱۱- حرامند بنار چه طور نوساندن لنگی
- ۱۲- که در ارمب و سب از آید و حوسن را بدان ریح انداخته است کسای (سیر ارا و الفصل بکری ده اسم آدی کرم بر محس) رک مالدع مای ح ۴ ص ۲۴ ۱۲ در کسبها (رب)

در آمد ، وَ فِي الطَّهْرِ حَاءٌ بِالْعَصْرِ (۱) همینکه افواج نهم (۲) بهم مصادم و مصادف و ملاقی و مُلاصِف (۳) گشتند ، دلاوران دژ آهنگ (۴)

نُصُورٌ عَلَى اَنْحَاحٍ حُرِدٍ عَوَاسٌ وَ اَسَدٌ اِذَا مَا كَانَ يَوْمًا نُرُوْلَهَا (۵)

بر آهنگ جنگ جنگ و جنگال اقتحسام و حطاطیف (۶) حاطفة (۷) اَلتَّحَامِ (۸) نیر ، و همانروز که سادس (۹) ماه صفر بود در کشتار آب نط (۱۰) کصفر صاقر نِلاقی اَلنَّطَاءُ (۱۱) آغار ستیر کردند ، و بمحالب همت و ماسر (۱۲) حلالدت ، اَعْمَاقِ (۱۳) و ماسر (۱۴) رومیه را اعماق (۱۵) و قلب و خناح (۱۶) و حوایح (۱۷) ویر و مال و فرویال درهم شکسته منطایر ساختند ، وَ كَلُّ اُنْسَانٍ الرَّمَاهُ طَائِرَةٌ هِيَ عُنُقُهُ (۱۸)

شعر :

وَ نَذَرِي سَاعُ الطَّيْرَانِ كَمَا نَهْ

نَطِيرُ حَيَاةً فَوْقَهَا وَ نَرُدُّهَا

اِذَا لَيْتَ صَيْدَ الْكُمَاةِ سَاعِ (۱۹)

طَمَاهُ اِلَى الْاَوْكَارِ وَ هِيَ شِئَاعِ (۲۰)

۱- ط ، در آمدند

- ۱- حمر، گروه فسیله (رب) ۲- ح همه نهم اول و سکون دوم دلاور (رب)
- ۳- رسیده (رب) ۴- حشمتك سپهنگن (مرهان) ۵- نارهاوند مرشور و رسب انسان
- دنگ موی و سرانند بر و رساده شدن ۶- ح حطای ، هم اول و رسدند ای جنگال و بر آهن سر کج
- و سر (رب) ۷- در حسان ۸- سبب گردیدن جنگ ۹- ششم
- ۱۰- آبی است در حوالی بغداد ۱۱- مانند موع شکاری که مسد نظر را ۱۲- ح
- میسر یکسر اول و فتح سوم و سکون دوم ، و مردون محلی بر مفاخر مرغ (رب) ۱۳- ح صبق
- جماعت مردم و مهران (رب) ۱۴- مقدمه اکر در رک (رب) ۱۵- ح
- صق، گردن. ۱۶- رسب ، طرفین لسكر (رب) ۱۷- اسحوایهای بملو (رب)
- ۱۸- و هر آدمی را در گردن وی افکندیم کردار او را (آر آتة ۱۴ سوره نسی اسرائیل)
- ۱۹- کماه ح کمی، روزی عسی دلاور ۲۰- طماه ح طمه ، دم شمیر او کار جمع و کر، آشماه

فوحی که در دشت روم اردست قهرمان قهر، امان یافتند از همان دارالحراب ماندوه و کرب آغار هرب کرده هر بطریق (۹) نظر بقی گربحت و الاوت اوت بعامه (۳) سر عسکر چون ارضم حنا حین (۴)، کسر طائر اقبال را محروم و علامات (۴) حین ارض حین حویش معلوم یافت با نقایبای بعا یا (۵) و نعام (۶) سر ایا (۷) که در مواقب (۸) مواقت (۹) مراقت (۱۰) ورزنده بودند، در همان مکان که مشط اصال داشت حیام برون افراحت و اطراف اردوی خود را شمعان یشک چری (۱۱) و تمنگ چیان حری (۱۲) مرتبط ساخت پس جناب نادری با فوحی پیاده که سادۀ خون آشامی معتاد بودند بموافقت (۱۳) و موافقت (۱۴) پرداخته رمان حرب و اوار طعن و صرف از چاشتگاه ناپسین امتداد و گرما در آن صرماء (۱۵) بحدی اشتداد یافت که حوت (۱۶) در هر از تابه (۱۷) ریان و عین النور (۱۸) بر تشنه کامی شیران بیستۀ و عا گریان بود

وَهَاجِرَةٌ حَرُّهَا وَاقِدٌ
نُصِبَتْ أَحَاحِهَا حَاحِي (۱۹)
بَلَدٌ مِنَ الشَّمْسِ أَطْلَاقُهَا
لَوَادِ الْعَرِيمِ مِنَ الطَّالِبِ (۲۰)

۱- ط، اضافه دارد، حین، نو، حین و حین ۲- ط، اضافه دارد حین

- ۱- سر عسکر روم که ده هزار مرد جنگی در زیر حکم او ناسد (رب) ۲- رای کسی که در بارگست شتاب کند مثل برسد (رب) مجمع الامثال ۳- ملاقات هر صی ۴- لفظ سانس کسر، معرومه علامات که اصطلاح بحوی است، آشکار است ۵- ح سبه، طلابه (رب) ۶- ح ناه، ناهی ۷- ح سربده هیچ اول و سندی یا، یا ای اولسکر (رب) ۸- ح هوهف ایسان حای ۹- ما کسی ایسان روحه که ۱۰- یاری، رفعت ۱۱- سی حری چرندک بوسه سار جدید ۱۲- حری، و باحران ۱۳- و عاروی جنگ کردن (رب) ۱۴- مناصب (رب) ۱۵- دشت بی آب (رب) ۱۶- ماهی و مرمای درج در ادرهم ۱۷- آهیا (رب) ۱۸- سواره دران ۱۹- و معروزی که گرمی آن امر و حبه است است مرمای اندوی ۲۰- اطلاع ح طلابه بجهت گاو و گوسفند و بردهای مردا کرانۀ آن که بصفت مرمی آمد خرد از هر چری (۲)

پرنو خورشید مُصَيِّقِل (۱) مرآت جهانرا چنان عکس مرگک (۲) ساخت که از چار
 آینه (۳) پیکر عنصری و قالب هیولائی یلان جزعکس گرم (۴) متصور نمیشد، و مهر
 سیمهر بنوعی جو هوا و جوف سما را باآتش تفیده کرد، که سنگ در زیر سنابک (۵)
 بادپایان زرین عمل جز سنابک (۶) سیم نمینموده سهام اشعه حور در آن هوای گرم آهن
 نفته را در بر بهادران سرد میگرد، و ناولک سهام سرخ در هیاکل سفید (۷) بفولادسبز (۸)
 عمل زرد (۹) بکار میبرد. از لوايح سموم سرد (۱۰) گرمی «لِنَّهَا نَطَى نَزَاعَةُ لِلشَّوَى» (۱۱)
 بروی ظهور میآمد، و از هوای ماهاری (۱۲) و ماهیت مهام (۱۳)، آتش هاویه (۱۴)
 «وَمَا أَدْرِيكَ مَاهِيَّةً نَارُ حَاوِيَّة» (۱۵) زبانه میکشید، خنك آنکس که در آن جنگ
 در سایه دیوار نیستی می آرمید و خوشحال مبارزی که در آنوادی بی آب از آب روان
 دستا می

ز نور تابش خورشید لعل فام شدی

سرو (۱۶) ی آهوی دشتی چو آتشین خلخال

چو گرم گشتی آب از هوای آتش طبع

پشیزه (۱۷) نرم شدی در همام ماهی وال (۱۸)

۱- یو، میان	۲- ط، یو، دال.
۱- صقل زده	۲- گرم
۳- از پوششهای جنگی قدیم چهارپاره آهن	۴- مرگک
۵- کنار سم چاربا	۶- گداخته و ریخته.
۷- بدنه های سبد	۸- شعیر
۹- حلقه های	۱۰- بی هم
۱۱- همانا آن زمانه ایست خالص،	۱۲- بی مبروی معاك صان
۱۳- دشت و بیابان (رب)	۱۴- دوزخ (رب)
۱۵- بچه دانا کرده است را (که) چسب آن، آتشی است گرمی آن مایه رسیده (آیه ۷ و ۸ سوره انفجاره) ۱۶- شام ۱۷- فلس ماهی ۱۸- دومی ماهی در رنگ که دارای فلس است (از مرغان)	

در عین اهتر از هیف (۹) و معتان (۴) صیف که آب جز در دم سیف یافت نمیشد ، آب دلیران چون تشنگی ایشان بنهایت رسید ، بل ماه (۴) در حشمة خورشید (۴) نماید و زبان در کام اسپان تر (۵) بسان سنان خشک شد ، و بنجۀ رزم آوردان لعلی لباس ، از استعمال سیف العباس فام برنگ پنجه مرجان از کار ماند ، بدن (۶) در تن و درع (۷) در بدن از شدت هواجر (۸) و حر (۹) هوا مُذاب و آن قلب (۱۰) طامی (۱۱) چون قلب ظامی (۱۲) از آفت تاب آفتاب بیتاب گشت ، و مرد و هر کب از کترت دیدان (۱۳) در میدان افتتاح دل بر مرگ بهاد ، و دلیرانی که از نبع آبگو نشان کام خصم سیراب بودازی آبی از زندگانی آبی (۱۴) شدند و بهادرانی که از هیات هیبتشان زهره در ابدان او ماش و او شاب (۱۵) و شبخ شیخ و شاب آب میشد عیمان (۱۶) و غمان (۱۷) از آب محالقی (۱۸) و سیف حائوقه (۱۹) جره نوش «سُقُوا بِكَاسِ حَلَاقِر» (۲۰) گشتند ، و جمعی که بان (۲۱) و کهان (۲۲) از غلبه غلّه (۲۳) بغلغله خود در آبر آبرنای آتش زده از جو بیار شمشیر آندار شاداب گردیدند ، و فوجی عطشان و نطشان (۲۴) ماهی آسا در شاک بیتابی افتاده «أَعْطَسُ مِنْ الْخَوْت» (۲۵) چون آب بسوی

۱- ط ، آفتاب. ۲- ط ، سطشان و عطشان.

- | | | | |
|---|------------------------------|-------------------------------|--------------------|
| ۱- باد گرم (رب). | ۲- سعتی گرما (رب). | ۳- ماه ، آب. | ۴- عن شمره؟ |
| ۵- اسب سرور. | ۶- زره کوناه (رب). | ۷- زره. | ۸- بح طاحره ، سعتی |
| ۹- گرمی. | ۱۰- میانه ، لشکر. | ۱۱- خوشان. | |
| ۱۲- شمه. | ۱۳- مصطرب گردیدن حسندن (رب). | ۱۴- سرماز زنده. | |
| میزان. | ۱۵- معلوب اومان (رب). | ۱۶- شمه (رب). | ۱۷- شمه |
| ۱۸- بح محلقه نکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم ، استره. | ۱۹- مرده (رب). | | |
| ۲۰- سیراب شدند ، حام مرگه (مجمع الامثال). | ۲۱- شمه (رب). | ۲۲- سوخته دل | |
| (رب). | ۲۳- تشنگی (رب). | ۲۴- عطشان ، از اساع است (رب). | |
| ۲۵- شمه بر از ماهی. | | | |

دجله روی آوردند، و در حومه اصطکاک و اصطدام (۱) و عرصه اضطراب (۲) و اصطرام (۳) و
 بوابر اضطراب و اضطراب (۴)، اضطراب (۵) و اصطرام (۶) یافت، و مرایر (۷) نشبث (۸) و
 اضطبار (۹) انصرام (۱۰) پذیرفت.

جوشن دربر و دل در جوشن (۱۱)، حریر (۱۲) و نافته گشت، و حریر و نافته در
 زیر درع (۱۳) جدید (۱۴) از کوره حدادی دم زد.

رُبَّ يَوْمٍ هَوَاءٌ بَيْتَلَطِي فَيُحَاكِي فُوَادَ صَبِّ مُثِيمٍ (۱۵)
 قَاتُ إِذْ صَبَّكَ حَرُّهُ حَرٌّ وَجْهِي رَسًا أَصْرِي عَا عِدَابَ حَهْمٍ (۱۶)

سخن مختصر، مداول و گُلُ شَرِبُ مُخْتَصِرٌ (۱۷) دلبران گاهی از آب سیمز
 شربت (۱۸) مُخْتَصِرٌ (۱۹) میشدند، و گاهی از دم قرصا (۲۰)، قرص آب میخواستند. عرفی
 که از عروق اسبان روان میشد، آن حیوان شمرده میشد، و مایه روان میساختند و آنی
 را که در بوک خنجر آنداز گمان میکردند، گلو بدان تر کرده از غم تشنه گامی

- ۱- صدمه رساندن ۲- مایکدیگر حگه کردن (رب) ۳- ظهراً
 ۴- بر دیده، بحیر (اقرب الموارد) بهوش
 ۵- خامدن تا سرد گرم شدن (رب). ۶- اشتعال ۷- ج مریره، رس
 ۸- مایداری ۹- شکمایی ۱۰- انقطاع، بریدن
 ۱۱- مسه (رب) ۱۲- گرم شده (اروت) ۱۳- روه ۱۴- آهی
 ۱۵- سا زوری که هوای آن در نامه سرد (سخت گرم بود). پس حکایت مکرر (گرمی آن) دل عاشقی
 را که عشق بر او چیره شده است.
 ۱۶- گفتیم چون گوشت گرمی آن گرمی صورت مرا پرورد گارا نگردان او را عذاب دوزخ را
 (مصراع دوم قسمتی از آیه ۶۶ سوره عرفان است). ۱۷- هر شرب آبی حاضر شده است
 (از آیه ۲۹ سوره قمر). ۱۸- سبب شرث، سبب مر (اروت). ۱۹- حال مرگه افتاد
 ۲۰- سبب مران (رب)

میرستند، و در آن یوم آیت (۹) آیتِ «يَسْجُدُ الرَّحْمَهُ» (۴) از جنین و جوه سپاه طهور یافته
 جمعی ارایشان از مواقع نوارح (۳) گرم، بر جای خویش سرد گشتند «فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ
 وَقَيْنَا عَذَابَ السُّمُومِ» (۴)، و در برم آن هوای گرم، احل سَرْدَه (۵) گشته گرما گرم
 سَرْدَه (۶) مرگ میبیمود تا فوجی سرمست بخاک افتادند «وَرَدُّوا مِيَاهَ عُطَيْشٍ وَحِيَاضَ
 عُتَيْمٍ» (۷).

هر چند سهم (۸) طالع (۹) و طالع سهم (۱۰) عنیم (۱۱)، و مرای (۱۲) مُراد و مراد
 رومیّه نخست بر خاک «فَارِ السَّهْمِ الْأَحْيَبُ» (۱۳) آمد، لکن مانند سهم راجح (۱۴) و
 حای (۱۵) سخت اندازی چرخ سست پشت دو کمانه (۱۶) گشته «رُعِيَهُ مِنْ غَيْرِ رَامٍ» (۱۷)
 ناقر (۱۸) شد که «مَعَ الْحَوَائِطِ سَهْمٌ صَائِبٌ» (۱۹) و «نَسَانَهُ» (۲۰) کاربلان سهمگین

- ۱- دور سجدت گرم (رب)
- ۲- مریان مسکند رویها را (ار آیه ۱۸ سوره کعبه)
- ۳- ح نارج، باد گرم باستان (رب)
- ۴- بر سمت نهاد جدا بر ما و نگاهداشت عارا
- ۵- ساقی (مرهان)
- ۶- فدحی که بدان شراب خوردند (مرهان)
- ۷- ارفداف آثر نمود کسبه (آیه ۲۷ سوره الطور)
- ۸- این عبارت دو معنی الامثال دو مثال
- ۹- جدای گانه صفت سده و حای عیاء عطاش حیاص عطس بر روایت شده است میاه عطس مراب است
- ۱۰- و عتیم مرگه، مقصود ایست که هلاک شدند
- ۱۱- سیری که بر سانه افتد (رب)
- ۱۲- ح مرهی چکس اول آنچه اندازند
- ۱۳- معصمت رسیده
- ۱۴- از آلب (افرب الموارد)
- ۱۵- من فایزعلان هنگامی گویند که کسی مطلوب برسد
- ۱۶- بر عتران رومده تا نه سانه (رب)
- ۱۷- سیری که بر زمین خورد سپس بر خاسته نهدی
- ۱۸- نشد (حاشیه نو) نه به خوردن بر (آندراج)
- ۱۹- مراند احتی از جو بر انداز، در عارة امری
- ۲۰- گویند که تا گاه رسد (رب)
- ۲۱- هر که بر سانه زمند (رب)
- ۲۲- تا برهای
- ۲۳- محطا رومده بیری به سانه رسیده است، برای کسی مثل زمند که بارها جلا کند و پیکار اصامت نماید
- ۲۴- پکی سر (رب)

که در قوس تَمَوَّقٌ «هُوَ اسْلَاهُ اِدَاتُوق» (۱) مُتَوَّقٌ (۲) میبود، دالعه (۳) و داور (۴) و دیده مقصود لشکر مَطْفَرٌ مَطْفُورٌ (۵) گردید. کما قتل (۶) «أَهْلُ الْحَرْبِ وَالْحَدَلِيسِ الْحَرْبِ وَالْحَدَلِ» (۷)، و طهوراً به حال در حال ساق (۸)، ساق (۹) و شِيقَاق (۱۰) سَاقِاق (۱۱) عصمار جلالت گشت «شُجْبٌ فِي الْإِبَاءِ وَ شُجْبٌ فِي الْأَرْضِ» (۱۲) و مضموناً حَرْبٌ سِحَالٌ (۱۳) بعضی اردلیران مُحَالِج (۱۴) صولت در محال حرب و حِلْوَا ح (۱۵) روم مُحَالِجَت (۱۶) و كَالْحَت (۱۷) مُشْتَمَلٌ و در حسی از عراض (۱۸) کما ح (۱۹) و بَعَا ح (۲۰) مستقل (۲۱) گردیدند، و در آن مَلْهَمَةٌ (۲۲) بَصْرُونَ (۲۳) مُتَالِجَتَهُ (۲۴) ، صرّون (۲۵) اَبْطَالٌ رَأِ قَمٌ اَبْطَالٌ مَر صَحِيفَةٌ هستی کشیده شد قصا در حال دلیران معاد «لَقَدْ حَشَمْتُ شَيْئاً اِدَاءً» (۲۶) ادا کرد و در آفات کَرَّ

۱- بر ، اصابه دارد، فاعله.

- ۱- هو اعلی الناس دا و قسمی سرا و ار همه در مر اسب (مجمع الامثال) ۲- سو فارد ار (رب)
 ۳- مری که رویک نشا و وسد (رب)
 ۴- دایر ، مری که در گذره ارسانه
 ۵- ناحیه دار (رب). ۶- چنانکه گفته اند ۷- مردم جنگ و سوسمان
 جنگ و شادماند ۸- بشرووی (م)
 ۹- پای: د خار که از چرم و حجر آن است (م)
 ۱۰- حسی که بدان دو حصر را بگردانند (ار رب) ۱۱- سبقت گیرنده ۱۲- شجب
 آنچه بنگرند از سبب فرورد و و ان مثل را برای کسی رسد که گاهی صواب سخن گوید
 و گاهی عجلای چنانکه کسی سمر نباشد و بنگار در طوری مردم و بار دیگر در من (رک مجمع الامثال)
 ۱۳- محال آنست که کسی در جنگ با او کند که حریف او کند (رک مجمع الامثال) ۱۴- شمر (رب)
 ۱۵- زمین هراج (رب) ۱۶- جنگ روه اروی (رب) ۱۷- سحی کردن با هم (رب)
 ۱۸- معارضه ۱۹- جنگ کردن (رب) ۲۰- روماروی جنگ کردن (رب)
 ۲۱- دور گردیدن (رب) ۲۲- جنگ بروک (رب) ۲۳- صریقها ۲۴- شکستگی
 که نگوشد رسیده باشد (رب) ۲۵- دسه ها ۲۶- هما آوردند چیری رشا
 (ار آیه ۹۱ سوره مرم)

و فرّ، فرّ فریدونی فتور یافته بر حکم نرش (۱)، نوسر پُوش (۲) پُوشِ قَا آبی، که در کاب
 زَریں، رس زریں مهر را بر صوره (۳) معنای (۴) سپهر از رین و رینت افکندی، بیکنس
 از پیادگان پماتس عثمانی ارسر کشی پهلورد و در رپای داور دارا درایت سکندی
 یافت، که «إِنَّ الْجَوَادَ قَدْ بَكَرُوا» (۵) و حنائش از سماء بر زمین آمده، یعنی از کوهه (۶)
 گوهر آگین کوه شکوه شکو حنده (۷) شد و چرخ بگون ارسر شاه اندازی (۸) بی انداره
 مگو بکوهیده، و افسر حور شد آسا از فرق فر قداں سا که گوشه کلاه بر اکلل میسود،
 مُقِل (۹) شفاء (۱۰) ارسر، و وُشاح (۱۱) تراش تراش تراش گشت علامتیکه ماسد سعادت
 و اقبال حلقه بگوش رکاب بودند کلاه و افسر مرسر آسورد گذاشته حسب (۱۲)
 حاص از حنائس (۱۳) حاص پیش کشنده آنحضرت که از مسکسری فلک تیر مهر
 سرگردان بود بار بدستگیری اقبال بر پشت نادپای کوه پیکر در آمده رو بجم آورده
 با فوج مُجرّد (۱۴) و سمس مُجرّد (۱۵) برایشان رد و چیدنش از رومیه را بَنوْکِ سَنان و
 دم سع بَنوْکِ (۱۶) وار سال (۱۷) ز سال (۱۸) افکن، در هینان قراع (۱۹)، بکار سندی قراع

۱- مو، دوساح

- ۱- مدمر (مرهان) ۲- نو او محمول رزم (مرهان) ۳- سان سب اسب
 با اندک فروز بر دوحاب از اعلائی سب (رب) ۴- اسب بکوگردن (رب) ۵- همانا
 اسب بک گاهی برومی آمد برای کسی مثل رسد که پیوسته کار سب کند و سبش لغزشی از او سرزند
 (مجموع الامثال ان الجواد فدیعتش) ۶- رین اسب (مرهان) ۷- سرور آمده (مرهان).
 ۸- شاه اندازی خود بهایی و لاف زبانه سری (بیارحم) ۹- نوسنده ۱۰- لسان
 ۱۱- رک فرسنگ لغات ۱۲- مذک ۱۳- حج حیب، حسب ۱۴- کار آرموده (ارزب)
 ۱۵- مرهه (رب) ۱۶- مران (رب) ۱۷- حج بدل مقیم اول، مهر (رب) ۱۸- شعر (رب)
 ۱۹- وا کوفتن (رب)

عَلَيْهِمْ صَرْفًا يَأْتِيهِمْ (۱) سَكْتَرُ اِرْ شَمَال (۲) اِرْ قَرِيْب (۳) فِرَاع (۴) سِرْ دِرَافِكُنْدَه اِرْ رِفَاع (۵) و فِرَاع (۶) هَسْتِي فَارِع سَاحْت رَمَانِكِه كُو كِنْتَه سَاطِنَ عَصْر بَعْنِي آفْتَاب ، قَرَبِ الْاَفْوَل ، و سَف مَمْلُود (۷) نَالان اِرْ حَرَب و صَرَب مَمْلُود (۸) كَرْدِيْد ، مَمْلُود (۹) عَمَّا آء (۱۰) اَعْلَب (۱۱) صِلَاْمَت ، عَالِيَا مَعْلُوب شَدَه طُمُوم (۱۲) طَرَّة عَرَم و عَطْف عِنَان عَوُون (۱۳) اِرْ عَرِصَه رَرَم كَرْدَه حَاجَب «بِهَر ر» (۱۴) چُوْن آَب رَوَان كَشْتَنْد «آَب وَ بَذَح الْفَوْرَة الْاَنْبَح» (۱۵)

ولا حصر في العاري إذا آت سالما الى الحي لم تخرج ولم يتحد

اهل از دو سر از دو سمت شط کوچیده بموکت و الانبوستند سحر گاهان که روهه بغداد خود را بهر ور و حصم را در «بهر ر» دیدند رنگی مراح (۱۶) گشته ماسد فوح دُباب (۱۷) که بحساب عسل غسل سود (۱۸) ، تا حیل دواب که سمت کاهدان کهدان (۱۹) کنند، شهاجم وار المفاط دابه و حوسه و عاه و توشه که ار مُصنکر والا

۱- ط ، صوا

- ۱- دس سبهاں در آمدند دسبهاں و برن آبهارا رن بی (آیه ۹۱ سوره الصافات) ۲- ناد معروف
 ۳- اسب مکو کساده گام (رب) ۴- ناد سرد ناستان (مرهان) ۵- فراحی های
 صس (نه) ۶- اسب مکو کساده رهبار (رب) ۷- بولاد (رب) ۸- رجه دار
 ۹- لسکر گران (رب) ۱۰- فسله فراحی و ررک (رب) ۱۱- سِر مَسَه (رب)
 ۱۲- بریدن مو (رب) ۱۳- ستور مسمی کسی که در سِر (رب) نسا هسنگه ۱۴- ظاهر آ
 موهرز بسم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم ده نردکی است در حسب ترسجی بغداد (معجم البلدان، قسماً لا کهارت) ۱۵- بدخ ارقداح المسر و مبع بر دست که صیب نداد برای کسی
 ممل رمد که ثابت بود و بی ارفار شدن قوم آید و در آمدن بار گردد (رک مجمع الامثال)
 ۱۶- کسبکه بوسه خوشحال اسب (مرهان) ۱۷- مگس ۱۸- فصل، پویه
 ۱۹- شافتن دراز گوس (رب)

بر زمین، مانده بود مُتَمِّمِ گشته بحمد و سپاس «الذی اظلمتْهُم مِن جُوعٍ وَ آمَمُهُم مِن حَوْفٍ» (۱) پرداختند «إِذَا أَحْصَى الرَّمَّانُ حَمَاءَ الْعَاوِي وَ الْهَاوِي» (۲)

در بیان توحهٔ مویک نادری کُرت نابی بحباب روم
و «فیل عثمان پاشا»

«ان فی داک لعمرة لمن یخشی» (۳) بعد از آنکه شوائع (۴) لسكر مل سكر
یتگرف، شکوفنده (۵)، و سعاریر (۶) و سعالمل (۷) «من کُل فحّ عَمِص» (۸) جمع
آهنگد، دَعَادِع (۹) رَحَف (۱۰) طمر عطف سکوهنده، شکوهنده (۱۱) و سِمَاطِط (۱۲)
و شمایل (۱۳) «مِن کُل حَب یساون» (۱۴)، در کاب و الا ملحق بدند ناساره

۱- یو، بل

- ۱- آنکه طعام داد امسانرا از کرسگی و ایمن گردا مید آنا را ارسم (از آیه ۳ و آیه ۴ سوره فریس)
- ۲- عاوی ملج و هاوی مگر بود و کتاب از آسب که هر حاضر اخی بود مردمان ندا سجا گراید (در مجمع الامثال)
- ۳- همانا در آن صرست کس را که سرمد (آیه ۲۶ سوره الارهاث)
- ۴- برا کنده و صغری ۵- شکوفنده، شکب خوردن (رهاق) ۶- برسان
- ۷- صغری (رب) ۸- ازهر راهی دور (از آیه ۲۸ سوره صبح)
- ۹- صغری و برا کنده (رب) ۱۰- لسكر روده سوی دشمن (رب) ۱۱- بر سنده
- ۱۲- صغری (رب) ۱۳- صغری و برسان (رب)
- ۱۴- ازهر بلندی وستی مسماسد (از آیه ۹۶ سوره اسنا)

« وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ » (۹) در منزل « مَنَدَلِيج » (۴) برای مُسَاوِرَت (۳) و مُسَارَات (۴) بمشاوره مشاورت و مسارات (۵) در آمده انجمن تَخَاوُض (۶) و تَفَاوُض (۷) و بزم مُوَارَعَه (۸) و مناطقه انعقاد دادند و بکلید نوید : « فَأَنَا بِكُمْ غَمًّا بِنِعْمٍ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا آصَابَكُمْ » (۹)

« وَ لَيْسَ فِرَارُ الْيَوْمِ عَارًا عَلَى الْفَتَى

إِذَا عُرِفَتْ مِنْهُ الشَّجَاعَةُ بِالْأَمْسِ

ابواب امیدواری بروی دلیران گشادند و اِسْتِجَاد (۱۰) و اِسْتِحْدَاد (۱۱) لشکر و اِسْتِجْنَاد (۱۲) و اِسْتِنْجَاد (۱۳) عسکرا مطلع نظر ساخته فرمودند که اگر چه اسب تیز دو ، کت (۱۴) بر دولت زده موجب اِنْفَات (۱۵) و اِنْفَات (۱۶) اجناد قاهره و اِنْقِيَاب (۱۷)

۲- یو ، ندارد.

۱- ط ، مسارات-

۱- و مشورت کن با آنان در کار (از آیه ۱۵۳ سوره آل عمران) ۲- مندل ،

شهریست عراق معروف. ۳- حمله آوردن (رب) ۴- خصومت کردن (رب).

۵- پراز سخن گفتن. ۶- سخن در هموستن (رب). ۷- برابری در کار و

سخن (رب). ۸- کککاش نمودن (رب). ۹- پس مکافات کرد شما را

خمی را هم دیگر تا اندوهناک نشوید بر آنچه از دست شما رفته و به آنچه شما رسید (از آیه ۱۴۷

سوره آل عمران) ۱۰- بجديد کردن. ۱۱- تمز کردن. خشمناک ساختن (رب)

۱۲- لشکرخواستن. ۱۳- دلبری کردن بعد نرمی (رب) ۱۴- لطمه سبلی

۱۵- خرد شدن (رب). ۱۶- شکسته گردیدن (رب). ۱۷- شکافته

شدن سینه (رب). شکاف.

و إنثالام (۱) شوکت باهره شد، و سقوط أزر (۲)، باعث هبوط از فر گشته دواب و اموال عساکر در وادی إحتِماس (۳) و امتراس (۴) مورد امتراس (۵) و اختلاس گردید، اما بتأیید داور قیوم عوضش باضعاف میسر است. «إِنْ ذَهَبَ عَيْرٌ فَصِيرٌ فِي الرِّبَاطِ» (۶)

فَيَوْمٌ عَلَيْنَا وَ يَوْمٌ لَنَا وَ يَوْمٌ نَسَاءُ وَ يَوْمٌ نُسْرٌ

رؤسای ده دله (۷) یکدل و یکجهت بعرض رسایند که:

لَكَ الْخَيْرُ أَبَدَ الدَّهْرِ مَا قَدَّ عَلَيْنَا

و مَالِكَ فِيهِ وَ التَّوَعُّلُ فِي النِّعَمِ (۸)

تَهَادَ بِمَا تَهَوَّى وَ بَتَّ مُتَسَلِّيًا

فَقَدَّ طَرَقَ السَّرَّاءُ فِي لَيْلَةِ الْهَمِّ (۹)

۱- ط اضافه دارد، نغاره حسفم. ۲- ط اضافه دارد شعر.

- ۱- رخنه یافتن ۲- اسب مزدگ پهلو (رب). ۳- جنگ
 کردن در خروس برافروختن از خشم (رب) جنگ کردن ۴- در ماندن زمان بوقت
 پیکار (رب). ۵- چری را از کسی بودن (رب). ۶- اگر کورخری دست
 کورخردیگر بسته اسب (رك معجم الامثال). ۷- شجاع (مرهان). ۸- بر اسب خوبی
 همینه چند که خوبی را دانسته ای! مرا چه و نفرو رفتن در اندوه ۹- نماز مروچانکه
 خواهی و نگنزان شب را محاطر آسوده که آمد خوشی و خشنودی در شب اندوه.

مَكَائِكَ مَا تَذِيرُهُ مِنْ أَفْقَرِ الْعَالِي
 فَحَدِّ مَا نَحَدَ الْأَقْمَارِ فِي النَّهْصِرِ وَالنَّهْمِ (۱)
 فَمَا أَعَقَبَ السَّبْكَ النَّضَارَ مَهَانَةً
 وَلَا حَطَّ مَيْلُ النَّجْمِ عَنِ شَرْفِ النَّجْمِ (۲)

هر گاه خاقان دهر آرا یکه تازان ممالک را دو اسبه از چار حد هفت خط (۳) و
 بقلم و احضار کنند ، بهمدستی تو گل ، زین همت بر پشت من کب بهیم (۴) نهیم و تیغ
 نیز بر فرق غنیم (۵) زسیم (۶) زسیم .

السَّيْفُ وَالْحَنْجَرُ رِيحَانُنَا أَوْ عَلَى التَّرْحِسِ وَالْأَسِ
 شَرَابُنَا مِنْ دَمِ أَعْدَائِنَا وَ كَأَسْنَا جُنُجُمَةَ الرَّأْسِ (۷)

به دازم مقارعت (۸) شور و استیجاش (۹) ، وازاله شور استیجاش از جیش قوی الجاش (۱۰)
 بعزم مقارعة (۱۱) و استجاشه (۱۲) در بیست و دوم ماه صفر خطه همدان مقر مو کب

۱- ط ، اضافه دارد ، هر سه

- ۱- جایگاه موآ محاسب که همدانی از افق بلند پس گمر گرفتگام قمرها را در کاهن و
- درستی ۲- پس حاسهاد گذاخت ، سمم و زر را خوادی و مکاتب مایل گستن ستاره
- از شرف ۳- سناره هف اقلیم (برهان) ، ۴- اسب یک رمک که رمک دیگر در زمین او میباشد (رب)
- ۵- قدمت برده ، ۶- هر و مایه ناکس (رب) ، ۷- مسوب نه علی علیه السلام
- ۸- همدیگر فرجه انداختن (رب) ، ۹- چمن است و در تمام نسخ و در حواشی استتاره
- معنی شده لیکن در قوامش دیده شد ، شاید استنحاس ، خمر بر سندن و حیوانی آن بود
- ۱۰- قوی دل ، ۱۱- واکو قوتن دلبران بعضی مرصعی را (رب) ، ۱۲- طلسمکرون لشکر (رب) .

منصور، و مناشیر (۱) مطاعه مبتنی بر حکم «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْجَيْلِ» (۲) و محتوی بر امر «إِنزِرُوا خِثَافًا وَ ثِقَالًا» (۳) و منطوی بر قول «هَذَا أَوَانُ الشَّدْرِ فَاسْتَدِي زَيْمٌ» (۴)، مقرون بصدور گشته اشارت رفت که از ولایات بسیطه (۵) توپهای گردون شکوه را بر مرکب گردون (۶) سوار و بقدر کفاف باروت بر سُورَه (۷) بار کرده بهمدان رسانند.

أَمْرٌ بِجَمْعِ الْعَسَاكِرِ الْكَاسِرَةِ (۸) وَ النَّسَاجِرِ (۹) الْقَاسِرَةِ (۱۰) وَ الْبَوَابِرِ الرَّائِرَةِ وَ تَعْتِيدِ (۱۱) الْبِيَادِقِ الْبَوَارِقِ وَ الْفِيَالِقِ (۱۲) الْفَوَالِقِ وَ الْمَخَارِقِ الْفَوَارِقِ وَ الْفَوَارِسِ الْفَوَالِقِ (۱۳) وَ الْإِفْرَاسِ السُّوَابِقِ وَ آلَاتِ الرِّوَاعِدِ وَ النَّوَابِقِ ، وَ الْمَدَافِعِ الْخَوَارِقِ (۱۴) وَ الْمَنَاسِفِ (۱۵) الْخَوَارِقِ (۱۶) وَ الْتَهَالِيعِ (۱۷) السُّوَابِقِ (۱۸) وَ التَّمَارِيعِ وَ التَّطَارِقِ وَ التَّقَامِيعِ وَ التَّجَالِقِ (۱۹) پس ازعام و خاص فوجی ضرعام (۲۰) صورت بقصد اِرغام (۲۱) خصم اخصم (۲۲) فعل، اِحشاد

- ۱- ح منصور، فرمان
 ۲- و فراهم آورید برای (مقابله ما) آنان آنچه میتوانید
 از ببر و اسماں سته (از آیه ۶۲ سوره افعال)
 ۳- بیرون روید سکیار و گرانبار
 (از آیه ۴۱ سوره موه).
 ۴- زیم برعم اصمعی نام اسمی است و اشتداد سرعت شتاب بود.
 بخطاب مناسب گوید هنگام شتاب (ربك مجمع الامال).
 ۵- پهلو.
 ۶- گردونه
 ۷- شتر ماده فرسه (رب). و در آن ایهامی است که ماده معروف
 ۸- شکسته (رب).
 ۹- ح قسوره ، سر سده.
 ۱۰- معلوم کننده (رب).
 ۱۱- آماده کردن (رب)
 ۱۲- ح فیلق بفتح اول و سوم و سکون دوم ، لشکر (رب)
 ۱۳- ح فالق ، شکافنده.
 ۱۴- ح سوزنده.
 ۱۵- ح مسفه مکسر اول و
 سکون دوم و فتح سوم و چهارم ، آلت بر کندن (رب).
 ۱۶- شکافنده
 ۱۷- ح مخالف
 ۱۸- ح مخلقه ، استره است و در اینجا مورد ندارد. شاید مجازق ، ح جمعیه.
 ۱۹- ح مخالف
 ۲۰- ح چینی است درسیخ و همدا نرا مانر معنی کرده اند
 ۲۱- ح در خاک افکندن (رب)
 ۲۲- چینی است درسیخ و همدا نرا مانر معنی کرده اند

ب تفصیلی

و در آن جا، مَبِيت (۱) و حَامِيَّت را اَرِيوْت (۲) عَرَبِيْن (۳) و لَشُوْت (۴) عِرَان (۵) استعداد داده و تَأَلِيْع (۶) و تَأَلِب (۷) نَجْدَاء (۸) حِمَاد (۹) و اِنْتِحَاب و اِنْتِجَاب (۱۰) جِيَاد (۱۱) و اَحْنَاد (۱۲) و تَجْدِيْد و تَجْوِيْق (۱۳) حَوْقَه (۱۴) حَوْقَاء (۱۵) و رَأْف (۱۶) اَهْبَت (۱۷) و اَنْهَت لِاتْحَصِي (۱۸) کرده دريست و دوم ربيع الثاني يَوْمَ السَّبْت (۱۹) بعون احدی بهمتاناً حميس (۲۰) حميس (۲۱) حَمَّه که از شَبَّه (۲۲) سَبَّت (۲۳) نير عنان آثار سَت (۲۴) بردل پير و جوان عمان مگردند.

حَمِيسٌ لِيَرْقِيَ الْأَنْصُرَ وَ الْعَرَبِ زَحْفَهُ

وَ فِي أُذُنِ الْجَوْرَاءِ مِنْهُ زَمَائِمٌ (۲۵)

کو کبّه نصرت هلازم بفرم حارم^۴ و رأی حارم بجات « کر کوك » بهضت

۱- ط ، ليون به تشديد ياء ۲- ط ، حارم

- | | | | |
|---|---|----------------------|------------|
| ۱- همراهی | ۲- ح ، لب ، شر | ۳- سنه (رب) | ۴- ط ، ح |
| لت گزر (لمد از فرهنگ اسدی بچچوانی) | ۵- کار راد کردن (رب) | | |
| ۶- دل بدست آوردن | ۷- گرد آوردن (رب) | ۸- ح بعد، دلیر (رب) | |
| ۹- ح حمد، فتح اول و کسر و سدید ياء ، سکو (رب) | ۱۰- بر گردیدن | ۱۱- ح | |
| حواد ، اسم سکو روئنده (رب) | ۱۲- ح حده میانه | ۱۳- جمع کردن | |
| (رب) | ۱۴- گروه مردم (رب) | ۱۵- سطر کردن (اررب) | |
| ۱۶- مدارك | ۱۷- اشته، بار و بر که | ۱۸- می شماره | ۱۹- زورشمه |
| ۲۰- لشکر (رب) | ۲۱- دلاور (رب) | ۲۲- شبّه اسم (مرهان) | |
| ۲۳- اسم سکورو (رب) | ۲۴- سپوشی (رب) و در لفظ احد و حمس و حمه و شبه و | | |
| بسم ، ایهامی است بمعانی دیگر آن که روزهای ایام همته اسم | ۲۵- ح زمره | | |

یا فت. ۱. قد حرك أنطائه وطلاته ، وسحب على وحه الأرض سحانه (۱) ، و نقل من الثرى
إلى الثرىا ثرابه ، و أطار (۲) إلى السر الواقع (۳) من الثمار فرائه ، و قد قص (۴) وضاغ
العجال (۵) من نصادم جنود البقدام (۶) ، و من سطوع (۷) القمام (۸) إشتته على الناس أنه
قام يوم القيام ، و شدة الشدائد كتيب الكتب على حمام (۹) الحمام (۱۰) و حنت (۱۰)
ضلوع (۱۲) العنایا (۱۳) من الإحنة (۱۴) بإصانة صواب السهام ، فصارت اليوم كالليل
عجاجاً (۱۵) و الليل كاللوم أنتلاحاً (۱۶) و رمان روزگار میگفت .

ضاق الرمان و وحه الأرض عن ملك

ملء الرمان و ملء السهل و الجبل (۱۷)

عطى الكواكب والبيض القواضب (۱۸) و

جرد السلاهب (۱۹) و العسالة (۲۰) الدئل (۲۱)

۲- ط ، القطام

۱- ط ، اضاهه دارد ، عربیة

- | | | |
|--|-------------------------|---|
| ۱- ارسحاب مقصود لسكر اسب | ۲- براسد | ۳- سر واقع نام صورت |
| ستاره روشنی اسم درچنگ رومی (الفهم ص ۱۰۲) | ۴- اوهم خدا شد | ۵- سگهای |
| پراکنده نرهمدیگر فراهم آمده (رب) | ۶- مك صادر (رب) | ۷- مرحاستی |
| ۸- كرد (رب) | ۹- كمون | ۱۰- مرکب |
| ۱۱- مانگ كرد (رب) | ۱۲- ح ح صلیح ، پهلو | ۱۳- ح ح صه مع اول و تمديد ياه ، كمان (رب) |
| ۱۴- كمه | ۱۵- ارگرد | ۱۶- ارجوب درجنیدن |
| ۱۷- اس مصرع صعب ملك | ۱۸- شمسههای مران | ۱۹- اسمهای |
| ۲۰- سرة معص حسان (اروب) | ۲۱- ح دامله ناروك (روپ) | |

فَتَنَعْنُ فِي جَنْدَلٍ (۱) وَ الرُّومِ فِي وَجَلٍ (۲)

وَ الْبِرِّ فِي سُغْلٍ وَ الْبَحْرِ فِي خَجَلٍ (۳)

سرعسكر بهحسن حصافت حس آفت درمعارضت کرده ، ساز جنگ را درخارج دایره
 ذکر كوك، بآهنك دیگر كوك نموده یعنی پشت بدیوار قلعه داده فوجی را که روی
 رِزْمَه (۴) رزم و پشت (۵) قوت لشکر بان بود بمعر که حرب و ضرب فرستاد :

خَرَجَ مِنَ الْبَلَدِ رِجَالٌ إِلَى التَّوْتِ عِجَالٌ (۶) ، فَتَلَاقُوا بِسَلَامٍ السَّلَامِ (۷) وَ كَلَامِ
 الْكَلَامِ (۸) وَ تَصَافَحُوا بِالصِّفَاحِ (۹) وَ صَنَعُوا بِالْكِفَاحِ (۱۰) وَ تَوَاصَلُوا بِالْقَوَاطِعِ (۱۱) وَ تَعَانَقُوا
 بِالْمَقَابِعِ (۱۲) وَ تَسَادَعُوا إِلَى التَّوَابِعِ وَ تَصَارَعُوا فِي التَّمَارِعِ (۱۳) . تَنَاوَحُوا وَ تَنَافَحُوا (۱۴)
 وَ تَكَادَحُوا وَ تَكَافَحُوا (۱۵) وَ تَقَارَعُوا وَ تَقَادَعُوا (۱۶) وَ تَنَاجَرُوا وَ تَنَاجَرُوا (۱۷) وَ تَعَاَفَرُوا
 وَ تَعَاَفَرُوا (۱۸) وَ تَنَافَرُوا وَ تَنَاقَرُوا (۱۹) وَ تَنَاصَلُوا وَ تَنَاضَلُوا (۲۰) وَ تَجَادَلُوا وَ تَجَادَلُوا (۲۱)

۱- ط ، اصافه دارد و سادعوا و تواقحو.

- ۱- شادمانی (رب). ۲- سم ۳- اشعار از امراض متسی است
 در مدح سمن الدوله ۴- پشتواره جامه و روی رزمه رزم ، مرادف کل سرسند حک است
 ۵- پشتیمان. ۶- شتاب کننده ۷- سگ ۸- زخم زمان.
 ۹- مصافحه کردند به پهاهای شمشیر ۱۰- و در گذشته از یکدیگر به حک. ۱۱- و پیوند
 کردند با هم به شمشیرهای دراز ۱۲- و معافه کردند مگرزهای گران ۱۳- و کشتی
 گرفتند در کشتار گاهها ۱۴- رویا روی شدند و خصومت کردند. ۱۵- و کوشش
 کردند و روی روی حک نمودند. ۱۶- و فرو گرفتند و نمزه بر یکدیگر زدند.
 ۱۷- و پیکار کردند و بکسر افتادند ۱۸- و بنحاک مالندند همدیگر را و پی کردند
 اسبهای یکدیگر را ۱۹- و باخوش داشتند یکدیگر را و سخن هم را بلز کردند. ۲۰
 ۲۰- و پیکان برداشته به سر و نمود کردند در پیکاندازی. ۲۱- و با یکدیگر مگشتند در حک
 و ستیزه کردند.

وَتَجَدَّلُوا وَتَجَلَّدُوا (۱) وَ أَيْبُضُ تُقَدِّدُ (۲) وَ الرِّمَاحُ تَحَلَّلَتْ (۳) وَ القُلُوبُ
 تَمَلَّتْ (۴) وَ الصُّدُورُ تَتَقَلَّتْ (۵) وَ الأَكْبَادُ تَدَلَّتْ (۶) وَ الأَحْشَاءُ تَحَلَّكَتْ (۷) وَ
 الأَجْسَامُ تَحَلَّكَتْ وَ الطَّعْنَاتُ تَكَثَّفَتْ (۸) وَ الصُّفُوفُ تَحَلَّحَّتْ (۹) وَ المُتَّصِلُ الصَّادِي (۱۰)
 يُصَدُّ بِالذَّمِّ (۱۱) وَ يَرُوي (۱۲) ، وَ يَشْدَاحُ التَّحْرِبِ فِي قَدْحِ حِزْبِ الخَضِرِ يَشْدَحُ وَ
 يُوْرِي (۱۳) ، عاقبت با آيينه داری مفصل (۱۴) و متصل گشا ، عكس شاهد مطلوب سرعسكر
 در سَجَنَجَل (۱۵) حصول بر عكس العكس يافت ، يعنى يالان قَتَالِ (۱۶) قتال ، بمساعدت
 اقبال ، بضر بهای مغز قَتَالِ (۱۷) ، سر كوبه قَتَالِ (۱۸) عرصه قتال آمده جمعی از رومیه عرضه
 تیغ بیدریغ و بقبه توسن الكیز عرصه كُریغ (۱۹) گشتند.

سرعسكر گوهر ارزنده زندگی را مغنم شمرده به بُرد (۲۰) تَدَثَّرَ كَدُّنَر (۲۱)
 و بحر ز تجر ز تجر جست ، و مرعزم خود بانگك ^۲ «إِيَّاكَ وَ صَحْرَاءَ الأَهَالَةِ» (۲۲) برزد

۱- تصد بالرم ، ۲- ط ، ۳- تعادیر بانگ.

۱- و مرزمن زدند (دشمن خود را) و شكلف چامگی کردند و شمشیر زدند يكديگر را.

۲- و خودها شكافته می شد. ۳- و نمره ها بپاه می شد. ۴- و دلها ماضطراب افتاد

۵- و سینه ها لرزید. ۶- و جگرها به جستن در آمد. ۷- و دل و جگر ارجای

بر آمد. ۸- و زخم نیزها پسنار شد. ۹- و صفها پریسان گردید. ۱۰- مع بسته.

۱۱- زنگه مسگرف بچون. و محتملاً یصدی از صدی صدی ، شمه بود. ۱۲- و سیراب می شد.

۱۳- و آس زنه جنگ در آس زدن گروه دشمن آس مسگرف و در منافروخت ۱۴- بیغ مران.

۱۵- آینه. ۱۶- کسند. ۱۷- بچند. ۱۸- ح قتل بکسر اول ، دشمن

جنگه آور (رب). ۱۹- گیر. ۲۰- جامه خط دار (رب) جامه. ۲۱- جامه

پوشیدن دتار پوشیدن (رب). ۲۲- اصل داستان چنانست که کسری سپاهی را جنگ فیهله

ایاد فرستاد و دلبلی همراہ آنان کرد دلیل لشکر را در صحراء اهلاله گمراه ساخت و همگی مردند.

(مجمع الامثال)

و بمضمون « فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً » (۱) با رای نَحِيفٌ بِخِيفٍ (۲) خَوْفٌ ذَاهِبٌ (۳) ، و صلابت نَعْوَتِهِ بِصَلَاةٍ (۴) و نَعْوَةٌ (۵) ، آیت گشته سر بِجِبِبٍ تَجُثُّبٌ (۶) کشید ، و بقلمه رفت. پس رقمی (۷) مانند اَرْقَمِ (۸) سراپا سَمِّ بِاسْمِ سِرِّ عَسْكَرٍ که از خطوط جبینش نقش «جاءَ بِالرَّقْمِ الرَّقْمَاءِ» (۹) ظاهر بود مرقوم ، و یکتن از گرفتاران را بحکم «إِذْ هَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَاَلْقِيهِ إِلَيْهِمْ» (۱۰) بایصال (۱۱) آن حکم محکوم ساخته سر عسکر را بمیدان صیال (۱۲) دعوت و این نکته را در ضمن مکتوب اشارت کرده که :

فَإِنْ يَأْسَرَ الْأَصْحَارَ فَالْيُسُ وَالْقَنَا

قِرَاءُ وَ أَحْوَاضُ الْمَتَايَا مَنَاهِلُهُ (۱۳)

وَ إِنْ يَبْنِ بِحِيطَانَا عَلَيْهِ فَإِنَّمَا

أَوْلَيْكَ عَمَّا لَأْتُهُ لَأَمَاعِلُهُ (۱۴)

هنگام شام که تُرْكُ ضِيَا نِيْزَكِ (۱۵) بیضا ترک ناورد عرصه سپهر نموده تیغ شعاع در نیام کرد ، خدیو نیکو فرجام مانند آسَدُ مُخْدِرٍ (۱۶) ، متحذربا آجام (۱۷) شده بمنطوق

- ۱- پس یافد در دل خود مسمی (از آیه ۷۰ سوره طه).
- ۲- کرانه (رب) جانب.
- ۳- رونده.
- ۴- سستی (جواشی) مأخذ یافت نشد.
- ۵- نعوۃ ، پلییدی
- ۶- کناره کبری.
- ۷- مکتوبی.
- ۸- بدترین مارها مار پلند مارنر (رب).
- ۹- آورد بالای نزرگه را (رک مجمع الامثال).
- ۱۰- میراین نوشته مرا
- ۱۱- رساندن
- ۱۲- حمله
- ۱۳- اگر دشمن به صحرا میدان آراید شمشیرها و نیزهها منزل اوست
- ۱۴- و اگر هر آورد دیوارها مگرد خود پس همانا آن
- ۱۵- طلایه
- ۱۶- آسَدُ مُخْدِرٍ ، شیر که مشهرا لازم گرفته است (رب)
- ۱۷- ح احمد ، متع اول و دوم و سوم ، بهشده.